



نقش القاب در رجال شناسی

مقدمه

ما به هنگام مطالعه تاریخ جوامع مختلف به کلمات و تعابیر ویژه‌ای درباره اشخاص و برخی از اصناف و طبقات اجتماعی برمی‌خوریم که اصطلاحاً «القاب» نامیده می‌شوند. از این روی، همیشه این پرسش وجود دارد که این القاب از کجا آمده‌اند و دارای چه منشأ و مفهومی هستند. آیا همه القاب مذهبی، سیاسی، اجتماعی و دیوانی و... تشریفاتی زاید و به اصطلاح استکباری هستند؟ و یا ما در برخی از موارد از پذیرفتن واقعیت آنها ناگزیریم؟ در هر صورت، آیا در این زمینه اصولاً معیار و منطق پذیرفته‌ای وجود دارد؟ و ...

سؤال دیگر این است که در مقام مطالعه تاریخ با القاب گوناگون موجود چگونه باید برخورد کرد، و این القاب در فهم درست واقعیت‌های تاریخی هر دوره چه نقشی می‌توانند داشته باشند؟

در پی پاسخگویی به این پرسش‌هاست که ما بحثی را تحت عنوان «نقش القاب در رجال‌شناسی و درک درست تاریخ» آغاز می‌کنیم که می‌تواند به طور اجمالی و سریع، برخی از سنوالات مربوط به این موضوع را پاسخگو باشد و زوایای مبهمی را روشن کند. هرچند که این موضوع شایسته آن است که وقت بیشتری به آن اختصاص داده شود و بحث‌های تحقیقی مفصلی درباره‌اش انجام گیرد، لکن اکنون از پرداختن به آن معذوریم، و آن را به فرصت مناسب دیگری موکول می‌کنیم.

پیش از ورود به اصل بحث یادآوری این نکته را نیز لازم می‌دانم که ما در جهت شناخت موقعیت اجتماعی، سیاسی و فرهنگی شخصیت‌های تاریخی هر کشور و هر دوره، علاوه بر تمسک به قواعد و اصولی مانند رفتارشناسی، مسلک‌شناسی، جریان‌شناسی، محیط‌شناسی و...، ناگزیر از شناخت مفاهیم دقیق القاب رایج آن دوره هستیم تا از آن رهگذر رجال و شخصیت‌های مختلف را مورد مطالعه و ارزیابی شغلی و تاریخی قرار بدهیم، و جایگاه اجتماعی هر يك از آنها را در میان اقشار و طبقات مختلف مردم معلوم کنیم. این

کاری است که از طریق «لقب‌شناسی» میسر می‌گردد.

البته از نظر انتخاب عنوان برای این بحث، شاید به غیر از عنوان «نقش القاب در رجال‌شناسی و ...» عناوین گویاتر و مناسب‌تری نیز بتوان پیدا کرد، لکن به نظر ما نرسیده است، لذا محتوای بحث گسترده‌تر از مدلول مستقیم این عنوان است. بنابراین در ضمن پرداختن به نقش القاب در رجال‌شناسی و درک تاریخ، باید از تاریخچه القاب، مفهوم آنها و غیره نیز گفتگو شود، و بعد از انجام این بحث‌های مقدماتی است که می‌رسیم به مبحث «نقش القاب در رجال‌شناسی و تاریخ». در هر حال این نکته مهم را در چند محور اصلی بررسی می‌کنیم:

الف) نقش لقب‌شناسی در شناخت درست رجال و تاریخ هر دوره

چنان که اشاره کردم، ما برای شناخت رجال به يك دسته اصول، ضوابط و قواعدی نیازمندیم که از آن میان می‌توان «لقب‌شناسی» را نیز به عنوان يك اصل لازم‌الرعایه در این زمینه مطرح کرد که بدون توجه و عنایت به آن شناخت اقشار مختلف شخصیت‌های تاریخی به سادگی میسر نمی‌گردد.

هرچند که اصل «ضرورت لقب‌شناسی» اصلی نیست که در دانش آیین نقد شخصیت‌های تاریخی، ارزشی همدوش و همسنگ اصولی مانند جریان‌شناسی و امثال آن داشته باشد، لکن با این همه ضابطه‌ای است که بدون به کار بستن آن شناخت شخصیت اجتماعی بسیاری از چهره‌های تاریخی نامقدور و یا ناقص می‌گردد. چون که تنها در سایه آشنایی با مفاهیم و ارزش اجتماعی القاب در هر دوره است که می‌توان هویت واقعی هر يك از رجال تاریخ را کشف کرده و زوایای مبهم زندگی‌نامه‌شان را مکشوف ساخت. شناخت مفاهیم عناوین و القاب به فهم درست تاریخ اجتماعی، فرهنگی و سیاسی هر يك از دوره‌ها و مراحل تاریخی يك سرزمین کمک فراوان می‌کند. از این روی، يك مورخ و به ویژه يك رجال‌شناس و زندگی‌نامه‌نویس، باید در کار خود توجه به القاب را جدی بگیرد و از کنار آن به سادگی نگذرد.

برای تبیین هر چه بیشتر ضرورت و اهمیت لقب‌شناسی در کار تاریخی و زندگی‌نامه‌نویسی از چند مثال استفاده می‌کنیم. در میان القاب مذهبی شیعه، لقب «ثقة الاسلام» یکی از مثال‌های مناسب این بحث است. ما در جامعه امروز خود می‌بینیم که در میان القاب و عناوین حوزه‌ای لقب «ثقة الاسلام» پایین‌ترین لقب به شمار می‌آید. یعنی به شخصیت‌های مذهبی درجه اول که مرجع تقلید هستند، «آیه الله العظمی» و به مجتهدین درجه اول غیر مرجع «آیه الله» و به روحانیون عادی و معمولی «حجة الاسلام و المسلمین» یا فقط حجة الاسلام گفته می‌شود و به طلاب نیز که پایین‌تر از همه اینهاست «ثقة الاسلام» اطلاق می‌شود. این شیوه‌ای است که در جراید و رسانه‌های گروهی و نامه‌های شخصی

افراد نیز معمول و رایج است. اما در گذشته، در تاریخ اسلام و حوزه‌ها می‌بینیم که عنوان «ثقة الاسلام» و «حجة الاسلام» به بزرگترین شخصیت مذهبی زمان یعنی مراجع تقلید و مجتهدین درجه اول اطلاق می‌شده است. مثلاً به شیخ کلینی مؤلف کتاب اصول و فروع کافی «ثقة الاسلام کلینی»، و به امثال مراجع تقلید بزرگی همچون سید محمد باقر شفتی و غیره «حجة الاسلام» گفته می‌شده است. لذا اگر ما از مفاهیم این القاب مذهبی و تغییرات تاریخی آنها و معانی مختلفی که در هر زمان به خود گرفته‌اند یا خبر نباشیم، در مقام مطالعه تاریخ و زندگینامه علمای اسلام دچار اشکال خواهیم شد.

چنان که در میان القاب سیاسی کشور ما نیز القابی همچون «صدر»، «اعتمادالدوله»، «اشرف»، «مستوفی» و امثال اینها دارای مفاهیم مختلف در فراز و نشیبها و ادوار تاریخی گوناگون گردیده‌اند، و شناخت هویت صنفی و اجتماعی بسیاری از رجال کشور ما در تاریخ معاصر بسته به فهم درست این القاب و عناوین است. بنابراین شکی در این نیست که شناخت القاب و مفاهیم ارزشی آنها، مورخ و رجال‌شناس را در فهم درست مقصودش یاری می‌رساند.

ب) ارزش فرهنگی - اجتماعی نامها و نامگذاریها

با توجه به اینکه تفهیم و تفاهم فرزندان آدم از طریق الفاظ و کلمات صورت می‌گیرد؛ و در این میان «عناوین» و «نامها» نقش اول را دارند، لذا در اینجا اشاره کوتاهی می‌کنیم به ارزش فرهنگی و اجتماعی که بر «نامها و نامگذاریها» و عناوین و القاب، خود به خود بار می‌شود.

گو اینکه قطع نظر از قراردادهای اجتماعی و رسوم دیوانی، عناوین و القاب و اسامی اشخاص و امکان، نسبت به طبیعت نیک پسند انسان از نوعی «حسن و قبح» و زیبایی و زشتی قهری برخوردارند، طبع آدمی برخی از آنها را نمی‌پسندد و نسبت به برخی دیگر رغبت فراوان نشان می‌دهد. و این واقعیتی است که ریشه در جاهایی عمیقتر از تعارفات اجتماعی، رسوم دیوانی و قراردادهای مصنوعی دارد.

در طول تاریخ نیز خلفا و پادشاهان نام نیک افراد را موجب تقرب و یا اعطای احسان به آنان قرار می‌داده‌اند، چنان که گفته‌اند:

«زمخشری گفته است خلفا و ملوک بسیاری از مردم را به ملاحظه خوب بودن اسم آنها مقدم بر دیگران داشتند. عده‌ای را نیز به ملاحظه بد بودن اسم‌شان از خود دور نمودند. عمر خواست کسی را به کار وادارد. از او نام او و پدرش را پرسید. گفت: «سراق بن ظالم!» عمر گفت: پس تو خودت دزدی می‌کنی و پدرت نیز ظلم. لذا او را به کار نگرفت.

اسکندر در میان قشونش مردی را دید که همیشه در جنگ فرار می‌کند.

از او نامش را پرسید. او گفت: اسکندر. اسکندر باو گفت: پس یا برو نام خود را عوض کن و یا کار خود را»^(۱).

البته باید توجه داشته باشید که ما با ذکر این مطالب در صدد این نیستیم که به این شیوه عمل شاهان و خلفا صحه بگذاریم بلکه می‌خواهیم بگوییم که عناوین و القاب و نامهای اشخاص خواه و ناخواه بار ارزشی و فرهنگی مثبت و منفی دارند، چنان که نوع استعمال و کاربرد نامها و جای کاربرد آنها می‌تواند برای آنها بار ارزشی منفی و مثبت تولید کند و نوعی حسن و قبح ناخواسته را بر يك نام و لقب ویژه بار کند. از همین روست که در سیستمهای تبلیغاتی دنیا از این شیوه بهره‌برداری می‌شود و به ویژه در این قرن اخیر در ایران و دیگر نقاط جهان اسلام، استعمارگران و عوامل فرهنگی و هنری آنان از این مقوله در جهت اسلام‌زدایی و زشت جلوه دادن چهره‌های اصیل و تابناک اسلام، بهره‌برداری‌های فراوان کرده‌اند. مثلاً در بازیهای سینمایی و تئاتری نقشهای بد و زشت ظاهر را به افرادی واگذار می‌کردند که خودشان در سناریو و نمایشنامه‌هایشان برای آنان نامهای اسلامی و مذهبی انتخاب کرده بودند و این نامها همراه آن چهره‌های منفی همیشه در ذهن تماشاگران، به ویژه نوجوانان و جوانان، باقی می‌ماند و تأثیر منفی می‌گذاشت. از آنجایی که سیاستمداران و حاکمان همیشه به نقش اسامی و القاب و بار فرهنگی و ارزشی نامگذاریها توجه داشته‌اند، لذا در هر يك از مقاطع تاریخی که مسلط می‌شده‌اند، علاوه بر اعمال شیوه یاد شده از طریق هنرمندان و نویسندگان مخدوم خویش، در ترویج عملی برخی از اسامی و القاب نیز کوشش می‌کرده‌اند. روی این اصل است که با انجام مطالعات نام‌شناسانه و لقب‌شناسانه، در هر يك از مقاطع تاریخی می‌توان به حقایق فرهنگی و سیاسی فراوانی دست یافت. کثرت رواج نوع اسامی و القاب در هر دوره، مشخص‌کننده حضور و تسلط نوع خاصی از فرهنگ و حکومت است که کشف آن برای يك محقق رجال‌شناس و مورخ، دارای اهمیت است.

نمونه عینی این واقعیت را در تاریخ صدر اسلام می‌توان ملاحظه کرد که بعد از حاکمیت فرهنگ توحیدی اسلام اسامی و القاب جاهلی منسوخ گردید و نامها و لقبهای زیبا و معنی‌دار اسلامی جای آن را گرفت^(۲).

چنان که در تاریخ معاصر ایران نیز در دوران حاکمیت استعماری خاندان منحوس پهلوی و قبل از آن می‌توان این تجربه را مشاهده نمود. این خاندان منحوس، بعد از حاکمیت خود در ایران، با الهام از فرهنگ وارداتی، در صدد جایگزین کردن فرهنگ نامگذاری ویژه‌ای برآمد و در مورد القاب دوره قاجاریه نیز که به دور از محتوای اسلامی بود و تأمین‌کننده منافع طبقاتی هزار فامیل قاجارها، سیاستی را در پیش گرفت که با منسوخ کردن آن القاب، ابزار قدرت و مظاهر اشرافیت و شاهزادگی و... آنان را سلب کرده، با گذراندن به اصطلاح قانونی در مجلس در این باره القاب حکومتی و منفعت‌زارا

منحصر به وابستگان سببی و نسبی دربار خود گرداند.

در توجیه لایحه الغای القاب به دست رضاخان پهلوی می‌توان گفت: او ضمن در نظر داشتن تأمین آن هدنی که اشاره کردیم، از این طریق می‌خواست آن «تورم القابی» را که در عصر قاجاریان به وجود آمده و به تدریج مرزهای اشرافیت را مورد تهدید قرار داده بود، از بین ببرد؛ یعنی القاب را منسوخ کند و از دیگران سلب نماید، تا در مورد خود و خاندانش ارزش و مفهوم پیدا کند و دیگر مانند عصر قاجار «بازاری» و مبتذل نشود که نتوان از آنها استفاده‌های لازم را کرد و این خطر تورم و گسترش القاب برای خاندانهای حکومتگر است که همیشه محسوس می‌شده است. چنان که خواجه نظام‌الملک در کتاب سیاستنامه می‌نویسد:

«دیگر القاب زیاد شده است و هرچه زیاد شود، قدر و خطرش نماند. همیشه پادشاهان در لقب تنگ مخاطبه بوده‌اند، که از ناموسهای مملکت یکی نگاه داشتن القاب و مراتب و اندازه هر کس است. چون لقب مرد بازاری و دهقان یکی باشد، هیچ فرقی نبود و محلّ معروف و مجهول یکی باشد و چون لقب عالم و جاهل یکی باشد تمیز نماند و این در مملکت روا نباشد. و...»^(۳)

با توجه به آنچه که آمد ارزش فرهنگی اسامی و القاب معلوم گردید و روشن شد که حکام نیز از این ویژگی موجود در اسامی و القاب چگونه بهره برداری می‌کنند و در نتیجه یک مورخ و رجال‌شناس با در نظر داشتن این ارزش و بار فرهنگی موجود در اسامی و القاب می‌تواند بسیاری از مجهولات مربوط به شخصیت‌های تاریخی مورد مطالعه خود را از طریق غور در اسامی و القاب آنان و مقایسه آن با دیگر اسامی و القاب رایج مردمی زمانشان، کشف کند. لذا تا اینجا که دو مسئله، یعنی نقش لقب‌شناسی در شناخت درست رجال و تاریخ و نیز ارزش فرهنگی نامگذاریها و نام‌شناسیها را مورد بحث قرار داده‌ایم، بهتر است دیگر وارد اصل موضوع شویم و «مفهوم لقب و انواع آن» را بررسی نماییم.

ج) مفهوم لقب و انواع آن

مناسب می‌دانم که پیش از پرداختن به تشریح معنی القاب و شمارش انواع آن، اندکی نیز درباره تفاوت آن با عناوین دیگری مانند «نام» و «کنیه» بپردازم.

هر کس اندک مطالعه‌ای در تاریخ و فرهنگ گذشته مسلمانان در زبانهای عربی و فارسی و غیره داشته باشد، این مطلب را به خوبی می‌داند که هر يك از شخصیت‌های مهم جامعه اسلامی، اعم از زن و مرد نوعاً با سه عنوان شناخته می‌شدند و یا مورد خطاب قرار می‌گرفتند که آن سه عنوان از این قرار است:

۱) نام: منظور از نام و اسم همان عنوانی است که هر خانواده‌ای به هنگام تولد فرزندش برای او انتخاب می‌کنند و مثلاً نام یکی را محمد، علی، بهروز، فاطمه، سوسن،

محبوبه و امثال اینها گذاشته، برای کسان دیگر نامهای دیگر انتخاب می‌کنند. در جامعه اسلامی گذشته، همه افراد جامعه از هر قشر و طبقه‌ای که باشند، دارای «نام» معین و شناخته شده‌ای بوده‌اند که به هنگام معرفی آنان به دیگران در مشافهه و مکاتبه از این نامها به اضافه نام پدرشان استفاده می‌شده است و مثلاً کسی را که نامش «حسن» و نام پدرش «احمد» بوده به عنوان «حسن ابن احمد» معرفی می‌کرده‌اند، و من دیده‌ام که در برخی از مناطق کشور ما هم اکنون روستاییان همدیگر را با این شیوه معرفی می‌کنند، با این تفاوت که واژه «ابن = فرزند» را از میان نام شخص و پدر او حذف می‌کنند و به جای «حسن ابن احمد» می‌گویند «حسن احمد» یعنی حسن فرزند احمد و این شیوه در منطقه «بُرخوار» اصفهان هم اکنون نیز رایج است.

۲) کنیه: سابق در میان عربهای مسلمان رسم بر این بود که اشخاص علاوه بر «نام»، دارای عنوان دیگری به اسم «کنیه» یا «کُنیت» نیز بودند، و اگر در مقام مشافهه و مکاتبه می‌خواستند به کسی ابراز احترام بیشتری کنند او را به جای «نام» با کنیه‌اش مورد خطاب قرار می‌دادند. کنیه این است که بر سر نام کوچک یکی از فرزندان یک مرد واژه «أب» به معنای پدر را اضافه کرده، مثلاً کسی را که نام فرزندش «حسن» است، «ابوالحسن» خطاب کنند، و در مورد زنان نیز این کار را با آوردن واژه عربی «أُم» به معنای «مادر» انجام بدهند و مثلاً زنی را که نام دخترش کلثوم است «أُم کلثوم» و اگر نام پسرش «احمد» است «أُم احمد» خطاب کنند.

کنیت در میان ایرانیان قبل از اسلام ظاهراً رواج نداشته است و ایرانیان مسلمان آن را از عربها اقتباس کردند و در زمان ما در بین مردم شناخته نیست و رواج ندارد.

۳) لقب: چهره‌های اجتماعی سرشناس و معروف در گذشته علاوه بر نام و کنیه، نوعاً دارای یک و یا چند «لقب» نیز بودند. این القاب یا انتسابی بود که شهرت محسوب می‌شد. یعنی منسوب بودن یک شخص به یک منطقه، شهر یا روستا را معلوم می‌گردانید، مانند شهرت «سهروردی» که لقب معروف و انتسابی شیخ شهاب یحیی بن حبش سهروردی است و به شهر قدیمی و از بین رفته سهرورد در اطراف زنجان منسوب است. و یا توصیفی بود، یعنی شخص بنا بر صفت بارز و غالبی که در خود داشت به آن لقب مشهور می‌شد، مانند لقب «شیخ اشراق» که لقب دیگر سهروردی یاد شده است و به دلیل پایبندی آن بزرگوار به فلسفه اشراق و سیر و سلوک درونی در وصول به مقام توحید، به وی اطلاق شده است و یا مانند لقب «حافظ» که شاعر شهیر شیراز به دلیل از بر داشتن همه آیات قرآن مجید به آن ملقب شده بود.

گاهی هم لقب یک فرد بیانگر شغل سابق و یا بالفعل او بوده و اینها را القاب شغلی، صنفی و دیوانی می‌نامند. مانند لقب «سکّاکي» یعنی «چاقوساز» که لقب یکی از دانشمندان بزرگ ادبیات عربی است و جنبه صنفی دارد، چون قبلاً شغل او «سکّاکي» یعنی

چاقوسازی» بوده است و مانند لقب «مستوفی» که لقب دیوانی و شغلی تحصیلگران مالیات در دوران صفویه به بعد در ایران بوده است. و لقب «صدر» و «صدر اعظم» که مدتی عنوان نخست وزیری و رئیس هیئت دولت در ایران بوده است.

در زمان ما دیگر از کنیه و حتی لقب چندان خبری نیست و «نام خانوادگی» جای آن را گرفته است. هر چند که هنوز هم بسیاری از علما و بزرگان حوزه ای با انتساب به زادگاه و محل تولدشان «شهرت» پیدا می کنند. اما این عمومیت ندارد. لکن در گذشته و به ویژه در تاریخ دویست و سیصد سال اخیر ایران و حتی پیش از آن نیز مسئله «القاب» بسیار اهمیت داشته و استعمال آن در میان اصناف مختلف فراوان بوده است و درک تاریخ این دوره ها بدون لقب شناسی علمی، قرین به حقیقت نخواهد بود.

نکته ای که باید به آن توجه کنیم این است که مسئله «لقب» ویژه مسلمین و یا ایرانیان مسلمان نیست، بلکه در میان همه ملت‌ها و اقوام جهان به انحاء گوناگون رسمیت و رواج داشته و دارد. مثلاً هنوز لقب‌هایی مانند «لرد» و «سر» در میان انگلیسیها رایج است. آنان حتی به اتباع غیر انگلیسی نیز گاهی برای تشویق به جذب شدن به انگلیس و گاهی برای فریب دادنشان برخی از القاب مانند لقب «سر» را اعطا می کردند، چنان که به «سید احمد خان هندی» مؤسس دانشگاه «علیگره» هند این لقب را دادند و او بعد از آن به نام «سر سید احمدخان» خوانده می شد. در بیت المقدس نیز طی مراسم ویژه ای لقب سر را به میرزا حسینعلی بهاء، سرسلسله فرقه استعماری و گمراه بهایی دادند. برخی از اتباع انگلیسی که به ایران و دیگر کشورهای شرقی مسافرت می کردند، گاهی به گونه قلابی و صرفاً برای «آخاذی» به برخی از افراد نادان و ناآگاه لقب «سر» و یا القاب انگلیسی دیگر می بخشیدند! این قبیل القاب هنوز در انگلستان رسمیت دارد و طی مراسمی به برخی از کسان داده می شود.

در فرانسه نیز القابی مانند «شوالیه» و «کنت» و «کنتس» و امثال اینها رایج بوده است. چنان که در کل اروپا القاب مشابه رواج داشته است مانند دوک، دیوک، دوشس، بارونت، نایت، کوالر و غیره. در میان مذاهب نیز وفور القاب بسیار چشمگیر بوده و هست، مانند خاخام در میان یهودیان، پاپ، اسقف، سن و غیره در میان مسیحیان، القاب قطب، پیر، شاه و امثال اینها در میان دراویش منسوب به اسلام. و نیز مانند القاب مفتی، صاحب، مولوی، ماموستا و غیره در میان علمای اهل سنت. عناوین و القاب رایج در میان شیعه نیز لازم به ذکر نیست. مذاهب دیگر دارای همین خصلت هستند.

بنابراین همه ملت‌ها از قدیم به نحوی دارای القاب مختلف بوده اند و عجیب است که در لغت نامه دهخدا از صاحب کتاب تجارب السلف نقل شده است که اعراب قبل از اسلام، القاب را نمی شناختند و در میانشان رایج نبود و آنان رسم لقب بخشیدن و با لقب مخاطبه کردن را از ایرانیان در بعد از اسلام آموختند. بعید است این مطلب صحّت داشته باشد.

چون در متون مذهبی اسلام مانند روایات و ادعیه و غیره، دستکم انبیای الهی پیشین با القاب ویژه مورد ذکر قرار گرفته‌اند، مانند، آدم صفوة الله، عیسی روح الله، موسی کلیم الله و... و اینها همان «لقب» هستند. لقب «امیرالمؤمنین» نیز از همان صدر اول اسلام به خلفا اطلاق می‌شده است و در مورد مولی علی (ع) تشخیص دارد. در هر حال سخن هندوشاه در کتاب تجارب السلف در این باره چنین است:

«عرب را القاب رسم نبوده است و وقتی که خواستندی تعظیم کسی کنند و مخاطبۀ نام او را بر زبان برانند، کنیه او بگفتندی. اما القاب، آیین سلاطین عجم است مثل بنی بویه، بنی سلجوق، چه هر گاه مثل امثله ایشان به حضرت خلافت می‌آوردند، القاب بسیار نوشته، خلفا آن را مستحسن می‌دانستند، و ایشان نیز بر همان قاعده بنوشتند. اما عدول از لقبی به لقبی از آن می‌کردند که نامها متفاوت است، نام هست، که از نامی بهتر است. و...»^(۴)

این سخن هندوشاه در تجارب السلف است. لکن چنان که گفتیم، سابقۀ برخی از القاب در میان اعراب مسلمان به مقاطعی قبل از دوران بنی عباس، آل بویه و سلجوقیان می‌رسد. بنابراین القاب نیز مانند کنیت در میان اعراب دارای پیشینه قبلی بوده است.

مفهوم لقب

اکنون که از این بحثهای تمهیدی درباره القاب فارغ شده‌ایم، بهتر است بحث را بیش از این طول نداده، به بررسی معنای لغوی و اصطلاحی لقب و تبیین مفهوم آن پرداخته، سپس انواع مختلف آن را بیان کنیم.

واژه «لقب» يك كلمه عربی است و معنای آن در زبان عربی و فارسی تقریباً یکی است و تفاوتی با هم ندارند. لغت‌نامه دهخدا از متون مختلف تعبیّرات و معانی مربوط به كلمه «لقب» را گردآوری کرده و در يك جا نقل کرده است. ما نیز در اینجا برخی از آن تعریفات و تعبیّرات را در این باره عیناً نقل کرده، از تفصیل پرهیز می‌کنیم.

چنان که گفتیم «لقب» (جمع آن القاب) يك واژه عربی است و مرادف آن در پارسی سره «پاچنامه» و «پاژنامه» است. یعنی به جای لقب در زبان فارسی اصیل پاژنامه و پاچنامه به کار می‌رفته، لکن اکنون این دو واژه متروک شده‌اند و كلمه لقب اشتهار و رواج یافته است. منظور از «لقب» یا «پاژنامه» آن نام دوم توصیفگری است که بعد از نام نخستین هر کسی به او داده شده و در مقام مشافهه و مکاتبه و یا در غیاب او به کار رود، و نوعاً در بردارنده مدح یا ذم است و گاهی نیز انتساب يك فرد به يك نقطه جغرافیایی ویژه و یا صفت و سمت معینی را بیان می‌کند.

اما نام نخستینی که به هنگام تولد برای اشخاص انتخاب می‌کنند، دارای این ویژگیها نیست و آن را «عَلَم» می‌نامند. در «عَلَم» هیچ گونه مدح و ذم و انتسابی ملحوظ نمی‌شود.

متخصصین زبان شناسی و لغت نیز درباره «لقب» همین عقیده را دارند. لغت نامه دهخدا در این باره مطالبی را از کتبی مانند غیاث اللغات، تعریفات جرجانی، کشف اصطلاحات الفنون و غیره برگزیده است که در اینجا عیناً نقل می‌کنم. البته در اینجا به قطعاتی از اشعار شاعران نیز که واژه لقب در آنها به کار رفته استناد شده است و در مجموع معنی و مفهوم لقب را ایفا می‌کنند.

«لقب. [لَقَبَ] (ع) (ا): نام که دلالت بر مدح یا ذم کند. اسمی معنی مدحی یا ذمی را. آن نام که پس از نام نخستین دهند کسی را و حاوی مدحی یا ذمی باشد. نامی که در آن معنی مدح یا ذم منظور باشد به خلاف علم که در آن هیچ معنی منظور نباشد (غیاث). جرجانی گوید: ما یسمی به الانسان بعد اسمه العلم من لفظ یدل علی المدح او الذم لمعنی فیه. (تعریفات). صاحب کشف اصطلاحات الفنون آرد: در لغت کلمه را گویند که آن تعبیر از چیزی کند و در اصطلاح علماء عربیت علمی باشد که مشعر بر مدح یا ذمی باشد به اعتبار معنی اصلی آن و صرح بذلك المولوی عصام الدین فی حاشیة فوائد الضیائیة فی المبینات (انتهی). پاچنامه. پاژنامه. علاقیه. (منتهی الأرب). نیز. ورنامه و نام بد. (مهدب الاسماء). بارنامه. (دهار) (مجمل اللغة). بارنام. (مجمل اللغة). برنام. نقر [ن ق]. نقر [ن ق]. (منتهی الأرب). فزی (منتهی الأرب). ج، ألقاب. (منتهی الأرب).

صاحب آندراج گوید: ... این کلمه بالفظ یافتن و گرفتن و کردن و نهادن و دادن مستعمل است:

آن کت کلوخ روی لقب کرد نقر، کرد ایرالقب گران نبود بر دل فغاک.
(منجیک).

به شهری کجا نرم پایان بدند

سواران بولاد خایان بدند

کسی را که بینی تو پای از دوال

لقبشان چنین بود بسیار سال. فردوسی.

به عید رفت به یک نام و بازگشت زعید

نهاده خلق مر او را هزارگونه لقب. فرخی.

ما را سخن فروش نهادی لقب، چه بود

خواجه زما به زر نخریدی همی سخن. فرخی.

تریاق بزرگ است و شفای همه غمها

نزدیک خردمندان می را لقب این است. منوچهری.

آنچه غرض بود بیاوردم ازین سه لقب: ذوالیمینین: ذوالریاستین و ذوالقلمین (ابوالفضل بیهقی ص ۱۳۷ چاپ ادیب). وی را (محمود را) لقب سیف‌الدوله کردند. (ابوالفضل بیهقی ص ۱۹۷). و با خانان ترکستان مکاتبت کنند و ایشان را هیچ لقبی ارزانی ندارند. (ابوالفضل بیهقی ص ۲۹۴). در منشور این پادشاه زاده را خوارزمشاه نبشتند و لقب نهادند. (ابوالفضل بیهقی ص ۳۶۱).

نشگفت کزو من زمن شدستم
زیرا که مر او را لقب زمان است. ناصر خسرو.
بر لذت بهیمی چون فتنه گشته‌ای
بس کرده بدانکه حکیمت بود لقب. ناصر خسرو.

چنان که ملاحظه فرمودید آنچه بیان شد، مفهوم و معنی لغوی واژه لقب در ادبیات فارسی بود. البته قضیه لقب در عمل به این سادگی نبوده است. در بارهای سلاطین و خلفا در این باره ضوابط و تشریفات زیادی داشتند و طبق آن اعطای لقب می کردند. و اعطای آن لقب را نیز در يك فرمان رسمی درباری ویژه ای به نام «لقبنامه» می نوشتند. لقبنامه‌ها در واقع در زمینه حفظ حیثیت و عنوان اجتماعی افراد صاحب لقب همان نقشی را ایفا می کردند که قباله‌های املاک و مستغلات، در حفظ و حراست قانونی املاک داشتند. یعنی لقبنامه‌ها را می توان نوعی قبالة القاب نامید.

در میان عمال خلفا و درباریان پادشاهان، القاب، ابتدا اهمیت و ارزش زیادی داشت و کوششهای فراوان از طرف حکام و فرماندهان سپاه صورت می گرفت تا لقبی را از خلیفه یا پادشاه برای خود و یا یکی از خویشانشان بگیرند و نمونه‌های زنده آن در تاریخ مکتوب ما اعم از گذشته و معاصر فراوان است و ما در اینجا نمونه‌ای را که خواجه نظام‌الملک در سیاست‌نامه خود درج کرده عیناً می آوریم تا معلوم شود مسئله القاب چه قدر ارزش اجتماعی و سیاسی داشته است.

این داستانی که به عنوان نمونه نقل می کنیم مربوط به سلطان محمود غزنوی است که از طرف خلیفه عباسی ساکن بغداد «یمین‌الدوله» لقب داشت و کوشش می کرد تا لقب دیگری به جز «یمین‌الدوله» نیز از القادر بالله کسب کند ولی موفق نمی شد. تا در نهایت به حيله ای متوسل گردید که تفصیل آن در این داستان تاریخی آمده است:

«چون سلطان محمود به سلطانی بنشست از امیر المؤمنین القادر بالله لقب خواست، او را یمین‌الدوله فرستاد و چون محمود ولایت نیم روز گرفت و خراسان و هندوستان تا سومنات و جمله عراق گرفت خلیفه را رسول فرستاد با هدیه و خدمت بسیار و از او زیادت القاب خواست، اجابت نکرد و گویند ده بار رسول فرستاد و سود نداشت و خاقان سمرقند را سه لقب داده بود،

ظهر الدوله و معین خلیفه الله و ملك الشرق و الصين و محمود را از آن غیرت
همی آمد، دیگر بار رسول فرستاد که من همه ولایت کفر بگشادم و به نام تو
شمشیر می زنم و خاقان را که نشانه منست سه لقب داده و مرا يك لقب با
چندین خدمت. جواب آمد که لقب تشریفی باشد مرد را که بدان شرف او
ببفزاید و معروف شود و تو خود شریفی و معروف تو را خود لقبی تمام است
اما خاقان کم دانش است و ترك نادان و التماس او از برای این وفا کردیم. تو
از هر دانشی آگاهی و به ما نزدیکی نیت ما نیکوتر از آن است در حق تو که
می پنداری. محمود چون این سخن بشنید برنجید. در خانه وی زنی بود
ترك زاده و نویسنده و زبان دان و اغلب وقت در سرای محمود آمدی و با
محمود سخن و طیبیت و بازی کردی و حکایتها از هر جنس گفتی و خواندی.
روزی پیش محمود نشستند بود و طیبیتی همی کرد. محمود گفت هر چند که
جهد می کنم که خلیفه لقب مرا ببفزاید فایده نمی دارد و خاقان که رعیت من
است چندین لقب دارد. کسی باید که عهدنامه خلیفه به خاقان از خانه وی
بدزدیدی و به من آوردی تا هر چه خواهد به وی دهم. زن گفت بروم و این
عهدنامه را بیاورم و لیکن هرچه در خواهم بدهی؟ محمود گفت بدهم. پس
برك او داد و پسر خویش را ببرد و از غزنین به کاشغر شد و چند غلام ترك و
هرچه از خطا و ولایت چین آرند از ظرایف و حریر و کنیزك و طرغو و مانند
این بسیاری بخرید و به صحبت بازرگانان به سمرقند رفت و بعد از سه روز
به سلام خاتون رفت. کنیزکی نیکو با حلقهای بسیار پیش خاتون برد و گفت
شوی داشتم بازرگان و مرا با خود همی گردانیدی و قصد خطا داشت چون به
ختن رسید فرمان یافت من باز گشتم و به کاشغر آمدم و خدمتی پیش خان
کاشغر بردم و گفتم شوی من از خدمتکاران خاقان اجل بود و من کنیزك
خاتون خاقان ام مرا آزاد کردند و به زنی بدو دادند و این فرزند از او دارم
اکنون او را به ختن فرمان رسید و این قدر که از او مانده است سرمایه است
که او را خاقان اجل و خاتون داده است اکنون چشم دارم که دست عنایت بر
سر بنده و این یتیم دارد و ما را در صحبتی نیک به جانب بوزکند و سمرقند
گسیل فرماید تا شکر و ثنای تو بگویم و تا زیم دعاگوی تو باشم. خاتون را او
نیکویها گفت بسیار و خاقان را همچنین و ما را بدرقه داد و بفرمود تا خان
بوزکند ما را نیکو دارد و در صحبت نیک ما را به جانب سمرقند گسیل کند و
اکنون به دولت شما خود را به سمرقند افکنم و شوهرم گفتمی اگر به سمرقند
رسم هرگز از آنجا بیرون نیایم و مرا نام شما از آنجا تا اینجا آورده است اگر
به بندگی بپذیرید و دست عنایت بر سر من دارید اینجا دل فرو نهم و پیرایه که

دارم بفروشم و اینجا ضیعتی بخرم و در حرمت شما می باشم و این پسرک را بیروم امید دارم که به برکات شما خدای تعالی او را نیک بخت گرداند. خاتون گفت دل مشغول مدار هر چه ممکن گردد از نیکوی و تیمار داشت دریغ ندارم و ترا سرا و نان پاره دهم و چنان کنم که دل تو خواهد و نگذارم که یک ساعت از پیش من غایب شوی و خاقان را بگویم تا هر چه تو خواهی بدهد. خاتون را خدمت کرد و گفت اکنون خداوند من تویی و من کسی را نشناسم باید که بنده را پیش خاقان بری تا سخن خویش بگویم. خاتون گفت فردا بیا. دیگر روز برفت او را پیش خاقان برد خدمت کرد و غلامی ترك و اسبی نیکو پیش کشید و گفت بنده اندکی احوال خویش با خاقان گفته است در جمله چون شوی بنده فرمان یافت هر چه بابت خطا بود انبازش گفت این باز پس نشاید برد چیزی به خان کاشغر دادیم و باقی را در راه خرج کردیم و در جمله بنده مانده است و این یتیم اگر خاقان اجل بنده را به کنیزکی بپذیرد چنانکه خاتون پذیرفت بنده این باقی عمر درین خدمت بزرگ به سر برد. خاقان بسیار پذیرفت کاریها کرد و بعد از آن هر روز تحفه پیش خاتون نهادی و افسانهها خوش گفתי خاتون و خاقان را چنین کرد که بی او نشکفتندی و در شرم و خجالت افتاده بودند هر چه عرضه کردند بر وی از دبه و خواسته نپذیرفتی و هر چند روز از این سرا که او را فرود آورده بودند بر نشستی و برفتی سه چهار فرسنگ بیرون از شهر که من ضیعتی میخرم و ملکی میسازم. سه چهار روز آنجا بودی و عذر نهادهی و باز آمدی. چون خاتون و خاقان به طلب او کس فرستادندی که چرا نمی آید گفتندی که ملکی می خرد به فلان دبه. خاتون و خاقان خرم شدند و گفتندی دل اینجا بنهاد و هم برین گونه ششماه می بود و چند بار او را بسیار عذرهای خواستند و خواسته می دادند و نمی ستد و می گفت مرا هیچ نعمتی در جهان بهتر از دیدار خداوندان نیست که خدای عزوجل روزی من کردست و هر روز می بینم که از خداوندان بی نیاز توان بودن و چون حاجت آید خواهم و گستاخی کنم و ایشان را فریفته می کرد و چیزی که داشت از زر و سیم و جواهر به بازرگانی داد که او پیوسته از سمرقند به بازرگانی به غزنین آمدی و پنج مرد سوار از سوی راه بلخ فرستاد و گفت خواهم که هر سواری با اسبی به هر منزلی مقام کند تا رسیدن من بود. پس پیش خاتون و خاقان شد و هر دو را ثنا گفت و گفت امروز حاجتی آورده ام ندانم گویم یا نه؟ خاتون گفت عجب چیزی می شنوم از تو بایستی که تا این غایت صد التماس کرده بودی بگو تا چه حاجت داری؟ گفت از همه جهان پسرکی دارم و او را قرآن و ادب آموختم امید چنان

است که به دولت خداوندان نیک بخت باشد و پس از نامه خدا و رسول در روی زمین بزرگتر از نامه امیرالمؤمنین نباشد و آن دبیری که نامه نویسد فاضلتر از همه دبیران باشد اگر رأی خداوندان باشد آن عهدنامه به بنده دو سه روز دهند تا بر ادیب خواند. خاتون و خاقان گفتند این چه حاجت است که تو خواسته چرا شهری یا ولایتی نخواستی؟ ما از آن نامه پنجاه داریم افتاده اگر خواهی همه تو را دهیم؟ زن گفت مرا یکی کفایت باشد. خادمی را فرمود تا او به خزانه رود و هر نامه که خواهد بدو دهد. پس به خزانه شد و عهدنامه بستند و به خانه آورد و دیگر روز هر اسب که داشت فرمود تا زین کنند و بر شتر بار نهادند و آوازه درفکنند که به فلان دیه می‌روم به ضیعتی خریدن و یک هفته آنجا خواهم بودن و راست براند و بدان دیه شد و فرمانی سنده بود پیش از آنکه هر جایی که رسد حرمتش دارند و نزل دهند. پس نیم شب کوچ کرد و از شهر سه فرسنگ درگذشت و فرود آمد و از آنجا بر گرفت پنجم روز به ترمذ آمد و هر کجا خواستی نامه گشاده عرضه کردی و تا به بلخ بیامد خاتون را خبر نبود از رفتن وی و از بلخ به غزنین رفت و عهدنامه را به سلطان محمود برد. محمود آن عهدنامه را بر دست عالمی پیش قادر فرستاد و خدمتی نبشت و در آنجا یاد کرد که خدمتکاری از آن من به سمرقند گذشت و به مکتبی رسید و این نامه را دید بر دست کودکان بی‌خرد می‌خواندند کس من از دست کودکان بستند و پیش من آورد تا دانید که نامها پیش آنکس باید فرستاد که آن را عزیز دارد و تاج سر خویش داند. چون عالم که رسول بود به بغداد آمد و این احوال و نامها عرض کرد خلیفه را عجب آمد و با خاقان عتاب نامه فرمود نبستن و رسول محمود شش ماه بر در سرای خلیفه بماند و قصها عرضه همی کرد و جوابی شافی نمی‌یافت تا روزی فتوی نبشت که پادشاهی اگر به دیدار آید و از جهت عز اسلام شمشیر زند یا با کافران حرب کند و دارالکفر را دارالاسلام گرداند و خلیفه از دور بود و حالها که به هر وقت حادث شود نتواند نمود شاید که شریفی عباسی را بنشانند و بدو اقتدا کند یا نه. این فتوی به دست قاضی القضاة داد. قاضی گفت شاید نسختی از این فتوی برداشت و در میان قصه نهاد که در آن قصه نبشته بود که مقام بنده دراز گشت و محمود به صد هزار بندگی لقبی چند التماس می‌کند خداوند جهان از او دریغ می‌دارد. اگر محمود بعد ازین بر حکم این فتوی که از شرع یافتست به خط قاضی القضاة رود معذور باشد یا نه؟ خلیفه آن قصه بر خواند و در حال حاجب‌الباب را به وزیر فرستاد که هم اکنون رسول محمود را پیش خوان و دل گرمیش ده و خلعت و لقب که فرمودیم ساخته

گردان و به خشنودی گسیل کن و با این همه هواخواهی و خدمت‌های پسندیده و کوشش محمود او را امین‌الملله زیادت کردند و تا محمود زیست او را «یمین‌الدوله»، «امین‌الملله» لقب بود و امروز کمتر کسی را اگر ده لقب کمتر نویسند خشم گیرد و بیازارد و سامانیان که چندین سال پادشاه بودند هر یکی را يك لقب بود^(۶)».

چنان که ملاحظه فرمودید شخصی مانند سلطان محمود غزنوی برای به دست آوردن يك لقب «امین‌الملله» چه قدر تلاش کرده است. و این در حالی است که به مرور در ایران «لقاب» ارزش واقعی خود را از دست می‌دهند و ابزاری می‌شوند در دست طبقه حاکمه و قدرتمند تا از آن طریق نظام طبقاتی به مفهوم معنوی و مادی کلمه را ترویج کنند و ابزارهای ستایش شدن خودشان توسط دیگران را آماده سازند. در نتیجه القاب وضع بسیار مبتدلی پیدا می‌کند. مثلاً صفوی‌ها و قاجارها به زنان مورد علاقه خود در دربار القابی می‌بخشند که بسیار مبتدل است. چنان که لقب مادر ناصرالدین شاه (همسر محمدشاه قاجار) «مهد علیا = گهواره بلند!» بوده است و دیگران نیز القابی همچون انیس‌الدوله، عشرت‌الدوله، تاج‌السلطنه، ایران‌الملوک و... داشته‌اند.

این وضع القاب زنان دربار است. مردان وابسته به دربار نیز القابشان کمتر از این نبوده است. مثلاً چون به اصطلاح «حسن عقیدت و دولتخواهی» یکی از اتباع معمولی کشور از طریق اعطای وجه در نزد فلان پادشاه قاجار به ثبوت می‌رسد، او را که فرض کنید «رمضانعلی» نام دارد، «وکیل‌التجار» لقب می‌بخشند، اما وکیل کدام تجار و چگونه؟ آن معلوم نیست!

وضع القاب خود پادشاهان از این هم مبتدل‌تر بوده است. چنان که سلطان محمود غزنوی فاتح کشورهای بزرگ با آن همه کوشش فقط توانسته است لقب «امین‌الملله» را به لقب پیشین خود یعنی «یمین‌الدوله» اضافه کند. اما فتحعلی شاه قاجار که کاری جز عیش و عشرت و حرم‌سرا آرایی نداشته و آن همه بلاد ایران را مفت و به سادگی از دست داده است که در قلّه همه آنها قفقاز می‌درخشد، چنان القاب دروغینی پیدا می‌کند که اگر آن القاب تجسم و تجسد پیدا کنند برای حمل و نقلشان کاروانهای شتر لازم است و این القاب مقدمه کتابها و صدر قراردادها و مقاله‌نامه‌ها را پر کرده است. یعنی حتی این القاب دروغین جنبه رسمی نیز یافته بوده‌اند. اکنون نمونه‌ای از آن را ببینید:

«در میان اسنادروابط ایران و اطریش نوشتهٔ جیمز موریه سفیر انگلیس در دربار فتحعلیشاه ملاحظه شد که به خواهش سفیر اطریش طرز نگارش عناوین و القاب را در نامه‌های رسمی سلاطین به پادشاه ایران به شرح زیر قلمی نموده است:

تاریخ نامه سی‌ام ژوئن ۱۸۱۶ است.

عنوانی که برای پادشاه ممالک محروسه ایران باید نوشت:

اعلیحضرت جمشید سریر - قدر قدرت خورشید ضمیر - شاهنشاه فلک
جاه - بهرام غازی - ستاره سپاه - خسرو عدل گستر - داورداراچاکر -
سلیمان تخت - فریدون بخت - دستان تدبیر - تهمتین توان - پرویز سریر -
آرایش کمال - مهرچهر - هلال رایت - تیر دبیر - مریخ رایت - السلطان
الاعظم و الملك الاعدل الاكرم السلطان بن السلطان و الخاقان بن الخاقان
شهریار تاجدار - گردون وقار - ظل ممدود حضرت پروردگار - شهریار زمان
و زمین - قهرمان المأمین - مالک ازمة الامم - ملك الملوك العرب والعجم -
ابوالنصر و الفتح و الظفر فتحعلیشاه قاجار - شاهنشاه ممالک ایران خلداله
ملکه و سلطانه و اید علی العالمین احسانه^(۷)».

شگفت‌انگیزتر اینکه مشابه این القاب در شکستنامه‌هایی همچون ترکمانچای و گلستان و غیره نیز آمده است.

در هر حال آنچه را که تا اینجا درباره مفهوم لغوی لقب و ارزش و اهمیت و یا ابتدال آن در دوره‌های مختلف گفتیم، کفایت می‌کند. بهتر است در این باره سخن را به پایان برده، به تبیین و شمارش انواع القاب بپردازیم، که توجه به انواع القاب و تغییر و تطوّر تاریخی هر يك از آنها در فهم تاریخ و زندگی نامه شخصیت‌های تاریخی نقش مؤثر دارد.

انواع لقب

در طبقه‌بندی القاب سلیقه و شیوه‌های مختلفی را می‌توان در پیش گرفت و با ملاک‌های متفاوتی می‌توان لقبها را طبقه‌بندی کرد. معیار و ملاکی که ما در طبقه‌بندی القاب در پیش گرفته‌ایم محتوای القاب و حوزه تعلق آنهاست. یعنی از نظر اینکه القاب چه محتوایی دارند و به کدام يك از حوزه‌های اجتماعی و غیره متعلق‌اند، آنها را به چند دسته تقسیم کرده‌ایم، که اینک مجموع آنها را در چند محور عمده ارائه می‌دهیم:

۱) القاب تشریفاتی

دسته‌ای از القاب هستند، به ویژه در تاریخ معاصر ما و در دوران قاجاریه، که می‌توان آنها را القاب تشریفاتی و یا القاب توصیفی نامید. این البته در حوزه دربارها دارای اهمیت بوده و مثلاً نشانه میزان علاقه بخشنده القاب یعنی شخص شاه به صاحب لقب تلقی می‌شده است و لکن متضمن داشتن شغل و یا سمتی در جامعه و داخل حکومت نبوده، صرفاً جنبه تعارف و تشریفات داشته است. مثلاً ناصرالدین شاه به زنان و دختران دربار القابی همچون انیس‌الدوله، تاج‌الملوک، عشرت‌الدوله و امثال اینها می‌داده است و یا ملیجک خود را که غلامعلی‌خان گروسی نام داشت «عزیزالسلطان» می‌نامید. آنان از طریق این القاب

اختیارات ویژه ای پیدا نمی کردند، اگر اختیاراتی هم داشتند از ناحیه دیگر بود و نه ناشی از لقب.

و نیز برخی از القاب توصیفگر کاذبی که نوعاً پیشاپیش و یا به دنبال نام شاهان در نامه‌ها و غیره، صف می‌بستند از این قماش لقبها به شمار می‌روند. مانند شاهنشاه قدر قدرت، هلال رایت، گیتی‌ستان، ستاره سپاه، شهریار زمان و زمین و امثال اینها که سراپا کذب‌اند و لکن رعایت آنها در زمانهای پیشین جزء ضروریات زندگی مردم بدبختی بوده است که زیر حکومت آن هوسرانان جاه طلب مجبور به ادامه حیات بودند و کتابهای پرتملقی مانند *ناسخ‌التواریخ* (مجلدات مربوط به تاریخ قاجارها)، *صدرالتواریخ* محمدحسن خان اعتمادالدوله، *رستم‌التواریخ* آصف‌الدوله و امثال اینها، بر از این قبیل القاب تشریفاتی و توصیفگر دروغ هستند که گاهی تا حد ابتدال و تهوع‌آوری پیش رفته‌اند.

البته القاب به طور عموم و مخصوصاً *تک تک* آنها به طور جداگانه تاریخچه ویژه ای دارند، و از نظر محتوا تغییرات مختلفی را گذرانده‌اند. لذا ممکن است *یک لقب در یک دوره* جزء القاب بی‌محتوای تشریفاتی باشد و در دوره دیگر جزء مثلاً القاب دیوانی و یا القاب مذهبی و غیره. از این جمله است کلمه «آقا» که ریشه مغولی دارد و اکنون در زبانهای مختلفی مانند فارسی، ترکی، عربی، اردو و غیره به نحوی استعمال می‌شود.

اگر تاریخچه این لقب را که اکنون در کشور ما از عناوین تشریفاتی و القاب ساده همگانی است، ملاحظه کرده و تغییرات مختلف آن را در ادوار مختلف در نظر بگیریم، نمونه‌ای از تاریخچه پر از دگرگونیهای القاب گوناگون را در دست خواهیم داشت.

کلمه «آقا» ابتدا در نزد مغولان اسم خاصی بوده است «که برادر کهنتر برادر مهتر را به آن می‌خوانده است»، اهالی «خوارزم» نیز عمو یعنی برادر پدر را «آقا» خطاب می‌کرده‌اند. سپس به مرور زمان در حکومت خود مغولان واژه «آقا» جنبه بالنسبه عمومی تری پیدا کرد و به جز دو مصداق یاد شده، به دیگر شخصیت‌های بزرگ مغولی نیز گفته می‌شد. مثلاً «بانو آقا» و «ارغون آقا» و غیره نیز می‌گفته‌اند. ظاهراً در قرن هشتم هجری بود که این واژه به عنوان لقب شخصیت‌های غیر مغولی نیز به کار رفت و مثلاً در تاریخ می‌بینیم که حاکم سلطانی و فاتح زمان سلطان حسین ایلکانی (۷۷۶-۷۸۴ ه.ق.) را به عنوان «عادل آقا» و یا به تنهایی «آقا» نامیده‌اند. به تدریج این لقب را در مورد زنان نیز به کار می‌برده‌اند. مانند «خدیجه بگم آقا» دختر حسن بیگ ترکمان که همسر سلطان جنید و مادر سلطان حیدر بوده است.

بنا به گزارش برخی از صاحبان اطلاع این واژه «آقا» در قرن دهم به بعد که با سلطنت صفویه آغاز می‌گردد تا زمان شاه عباس کبیر، از القاب و کلمات تجلیل روحانی گردیده است و ابتدا به سادات و علویون گفته می‌شده و سپس به روحانیان غیر سادات علوی نیز

عمومیت یافته است. مانند «آقامیرک» نقاش دوران صفوی و از سادات علوی اصفهان و یا «آقا مهدی» از معاصران شاه طهماسب دوم صفوی که علوی نبوده است. و اکنون نیز در میان ایرانیان ترک‌زبان مانند اهالی آذربایجان این کلمه وقتی به آخر اسامی افراد می‌آید نشانگر این است که آن شخص سمت روحانی دارد.

البته در این صورت واژه آقا را به اول نام آن شخص نیز می‌افزایند مانند «آقامیرزا صادق آقا تیریزی». در کتاب علماء معاصرین نمونه‌های فراوانی از این نوع کاربرد کلمه آقا را می‌توان ملاحظه کرد و این در حالی است که واژه «آقا» در نزد ترکان عثمانی نوعاً جزء القاب نظامی بوده و بیانگر داشتن پست و مقامی بوده است. مثلاً آن را به جای افندی، رئیس گماشتگان، برادر بزرگتر، فرمانده نیروی زمینی یا دریایی که تا صد نفر تحت فرمان او بوده‌اند و رئیس خواجهگان استعمال می‌کرده‌اند.

چنان که در زمان حکومت صفویان نیز همه سمت‌ها و شغل‌های مهم و ریاستی را در شتون مختلف با استفاده از کلمه آقا به صورت «پسوند»، بیان می‌کردند. مانند قوللر آقاسی و غیره و البته به جای آن گاهی هم از کلمه پسوند «باشی» استفاده می‌کردند و مثلاً می‌گفتند «قوللر آقاسی باشی» که البته مفهوم باشی از «آقاسی» بالاتر بود^(۸) اکنون نیز بعد از گذشت سالها شما می‌بینید که در کشور ما واژه «آقا» به چه صورت استعمال می‌شود.

با در نظر گرفتن این نمونه که ذکر شد می‌توان گفت القاب در طول زمان از نظر محتوا ثابت نبوده‌اند و حوزه تعلق آنها تغییر می‌کرده است، به گونه‌ای که گاهی يك لقب نظامی به مرور تبدیل به يك لقب مذهبی و یا حتی تشریفاتی و غیره می‌شده است، لذا نوعاً القاب تشریفاتی دوران قاجاریه در زمانهای گذشته، جنبه‌های سیاسی، دیوانی و غیره داشته‌اند. مثلاً القابی مانند اعتضاد الملک، ظهیر الملک، عمید الدوله، ظهیر الدوله و مشابه اینها در زمان غزنویان، سلجوقیان و غیره از القاب دیوانی و نظامی بوده‌اند. لکن در زمان قاجارها جزء القاب تشریفاتی محسوب می‌شدند. در مقابل القاب تشریفاتی القاب با محتوا و معنی دار بوده است. مانند لقب «مستوفی» که عنوان شغل و لقب تحصیلداران مالیاتی بوده است و لقب «مستوفی الممالک» چیزی در حد وزیر خزانه‌داری کل و امور اقتصادی بوده است. ولی صارم الدوله، حسام الدوله و مشابه اینها جنبه تشریفاتی داشته است. چنان که لقب مصدق السلطنه (لقب دکتر محمد مصدق) نیز از همین گونه القاب تعارفی و تشریفاتی بوده است و حداکثر بیانگر اینکه او مخالف نظام سلطنت نیست و نه بیشتر از آن. فایده آگاهی از القاب تشریفاتی در مطالعه تاریخ و شرح حال رجال این است که انسان می‌تواند از این طریق شخصیتها و رجال گذشته را به اصطلاح «تیپ‌شناسی» کند. جایگاه اجتماعی آنان در زمان خود و قرب و بعدشان نسبت به دربارها را کشف کند. از طریق این القاب می‌توان حتی روحیات صاحبان آنها را حدس و تخمین زد.

۲) القاب دیوانی و شغلی

در مورد عناوین و القاب شغلی و دیوانی باید به این نکته توجه کنیم که ممکن است گاهی میان لقب دیوانی و عنوان «سمت» و «مقام» خلط و اشتباه شود، هر لقب دیوانی عنوان گویای پست و مقام صاحب لقب نیز هست ولی هر عنوان پست و مقام لقب دیوانی نیست، مثلاً «مستوفی الممالک» يك لقب دیوانی است و در عین حال بیانگر این است که صاحب و دارنده این لقب دارای شغل اقتصادی در داخل حکومت نیز بوده است. با این حال شخص مستوفی الممالک را وقتی هم که پستهای دیگری مانند صدارت، نمایندگی و غیره داشته است، باز «مستوفی الممالک» می نامیده اند. این وضع القاب شغلی و دیوانی است، لکن وضع «عناوین شغلی» مانند استانداری، وزارت، مدیر کلی و غیره به گونه دیگری است، لذا هیچ وزیر دادگستری را بعد از پایان وزارتش دیگر «وزیر دادگستری» نمی نامند. در هر حال، باید درباره القاب دیوانی و شغلی این نکته مد نظر مورخ باشد. نکته، دیگر این است که اساساً القاب دیوانی به چه چیزی گفته می شود و آن را چگونه می توان تعریف کرد؟

القاب دیوانی القابی بوده اند که در گذشته حکومتها به صاحبان مناصب اجتماعی و سیاسی و مالی و غیره می داده اند و تا حدودی حالت ثابت و استاندارد داشته اند، مثلاً مسئول و یا بازرس سکه خانه «امین الضرب»، مسئول تشخیص و تعیین عیار سکه ها را «مُعیر الممالک» و دبیر دربار را «مثنی الممالک» می نامیده اند.

چنان که در دوران صفویه و سپس اوایل قاجاریه صدراعظم و نخست وزیر را «اعتماد الدوله» لقب می داده اند و ظاهراً نخستین کسی که در حکومت قاجارها این لقب را گرفته حاج ابراهیم خان کلانتر شیرازی است که پس از واگذار کردن شهر شیراز به نیروهای آقا محمدخان قاجار به دریافت چنین لقبی نایل آمد. البته هر يك از القاب دیوانی به نوبت خود نیز دارای مراتبی چند بوده اند، مثلاً مسئول کل امور اقتصادی و مالیاتی کشور (وزیر امور اقتصادی و دارایی) را «مستوفی الممالک» می نامیده اند، در حالی که دیگر تحصیلداران جزء مالیاتی نیز «مستوفی» نامیده می شده و این لقب مستوفی در واقع خودش دارای مراتبی از بالا به پایین بوده است. نوع القاب دیوانی و شغلی با پسوند «دوله»، «ممالک» و «ملک» ساخته می شده است، گاهی نیز با آوردن يك مضاف مانند کلمه «امین» به اول شغلها لقب دیوانی درست می شده است. مانند لقب «امین الضرب». و این در حالی است که القاب تشریفاتی نوعاً با پسوند «یا پیشوند» سلطان» و «سلطنت» درست می شده است مانند «عزیز السلطان»، «عشرت السلطنه»، «اقبال السلطنه»، «مصدق السلطنه»، «سلطان الواعظین» و امثال اینها و نیز القاب تشریفاتی گاهی با پیشوند «مَلک» به معنای پادشاه ساخته می شده است مانند «ملک الشعراء»، «ملک المتکلمین» و مشابه اینها. از جمله القاب دیوانی و شغلی در دیوان، واژه «تولیت» و «نایب تولیت» است، که جنبه

مشترك «دیوانی - مذهبی» دارد و به کسانی داده می شده است که تولیت و سرپرستی امور آستان قدس رضوی و مزار حضرت فاطمه معصومه در قم و دیگر امامزاده های مشهور را عهده دار می شده اند. از القاب دیوانی و نظامی تاریخ معاصر ایران لقبهای «امیر» با پسوندهای مختلف است، مانند «امیر نظام»، «امیر کبیر»، «امیراعلم» و غیره. امیر نظام لقب بسیار پر اهمیتی بوده است و صاحبان آن مشهورند در تاریخ ما، مانند امیر نظام گروسی، میرزاتقی خان امیر کبیر که ابتدا لقب امیر نظام داشت. امیراعلم نیز لقب برخی از خوانین گردن کلفت مناطق قانات خراسان بوده است.

در تاریخ قدیم ایران مانند دوره سلجوقیان نیز از کلمه «نظام» با پسوند و پیشوندهای متفاوت، القابی برای شخصیت‌های بزرگ ساخته می شده است، مانند «خواجه نظام الملک» که لقب صدارتی بوده است.

واژه «امیر» لقب شغلی و عنوان مقام نظامیان جزء بوده است، یعنی فرماندهان جزء مانند لقب «امیر تومان» (فرمانده هزار نفر) چون تومان واژه مغولی به معنای «هزار» است. گاهی الف را از اول آن می انداختند و با «میر» لقب نظامی درست می کردند، مانند لقب «میرینجه» و «میرینج» که سمت نظامی در حدّ درجه سرتیپی امروزه بوده است و «رضاخان میرینج» به دلیل درجه و شغل نظامی خاص خود «میرینج» نامیده شده است. چنان که واژه «سلطان» به تنهایی در نظام ارتش ایران لقب سرهنگان بوده است. فایده شناختن القاب دیوانی و شغلی در مطالعه تاریخ و شرح حال شخصیت‌های تاریخی بسیار فراوان است، از این طریق می توان هم به جایگاه سیاسی، اجتماعی رجال پی برد و هم مشاغل آنان را تشخیص داد و هم از نظر تاریخ اجتماعی می توان از این طریق به این مطلب دست یافت که تقسیم مشاغل بین خاندانهای ایرانی چگونه و به چه نسبت بوده است. مثلاً چه کسانی و چه خانواده هایی اغلب نبض اقتصادی کشور را در دست داشته اند و شغل «استیفاء» و مستوفی گری از آن ایشان بوده است و یا «مُعیرها» چه کسانی بوده و نوعاً به چه خانواده هایی نسبت پیدا می کردند، یا «وزیر کبیر» و «وزیر مختارها» که سفرای تام الاختیار بوده و نبض سیاست خارجی کشور را داشته اند، معمولاً از چه خانواده هایی تعیین می شده اند و به همین قیاس می توان از روی القاب دیوانی دیگر مسائل تاریخ اجتماعی، فرهنگی و سیاسی جوامع گذشته را روشن گردانید. این القاب به اصطلاح در مطالعه و ارزیابی جامعه شناسانه تاریخ و رجال کشور، کارآیی بسیار زیادی دارند. عدم آشنایی يك مورخ و یا شرح حال نویس با این قبیل القاب کار تاریخی و علمی او را دچار خسارت و نقصان می کند.

۳) القاب اجتماعی و خانوادگی

در میان القاب رایج در گذشته ایران و کشورهای اسلامی به يك دسته لقبهایی بر

می‌خوریم که در مجموع می‌توان آنها را القاب خانوادگی و اجتماعی نامید. از این رو این نوع القاب را به این نام می‌نامیم که بیشتر جنبه اجتماعی داشته و در میان خانواده‌ها، قطع نظر از رسوم مذهبی، سیاسی و درباری، رواج داشته است. در اجتماع آن روزها این القاب خود به خود برای دارندگان نشان نوعی «تشخص اجتماعی» و حتی تمایز طبقاتی و یا صنفی ایجاد می‌کرده است. این القاب نوعاً نیز موروثی بوده و از پدر به پسر منتقل می‌شده است. البته پنهان نماند که برخی از القاب دیوانی و شغلی نیز در بعضی از خانواده‌های پر نفوذ سابق به صورت ارثی از پدر به فرزندان منتقل می‌شده است، مانند لقب «امین الدوله» که ابتدا از آن میرزا محمد حسین خان صدر اصفهانی بود و سپس به پسر او «میرزا عبدالله» خان منتقل گردید و نیز میرزا علی خان پسر میرزا محمدخان مجدالملک سینکی جد خانواده «امینی»، امین الدوله لقب داشت که بعداً به پسرش میرزا محسن خان منتقل گردید.^(۹)

گاهی نیز القاب دیوانی و شغلی مهم از برادری به برادر دیگر می‌رسید. در هر صورت، اولاً موروثی بودن القاب دیوانی بسیار کم مورد بوده است و ثانیاً بنا به نظر دربار این کار صورت می‌گرفته است، به این معنی که به پدر لقب مهمتری داده می‌شده و لقب قبلی او به پسر یا برادرش منتقل می‌گشته است، مانند لقب امین الدولگی میرزا محمد حسین خان صدر اصفهانی. او نخستین کسی است که در دوران قاجاریه امین الدوله لقب گرفته است و این به سال ۱۲۲۱ هـ. ق. واقع شد. او در سال ۱۲۲۸ هـ. ق. مأمور نظم بخشیدن به اوضاع منطقه فارس و عراق (اراک) گردید و به همین مناسبت ارتقای لقب یافته و به «نظام الدوله» ملقب شده و لقب سابق او یعنی «امین الدوله» به پسرش عبدالله منتقل شد، یعنی در واقع دربار این لقب را به پسرش داد.

اما وضع القاب خانوادگی و اجتماعی این طور نبوده است. يك دسته القاب در جامعه آن روزگار برای برخی از خاندانها بدون آنکه رسماً اعلان شده باشد، پذیرفته شده بود و آنان را به آن لقب می‌نامیدند، مانند القاب «خان»، «بیگ»، «پاشا»، «میرزا» و امثال اینها. لقب «خان» که مؤنث آن «خانم» است، ابتدا - در زمان مغلان - از القاب مهم درباری بود و لکن به تدریج عمومیت یافت و بازاری شد. در نتیجه همه خانواده‌های زمیندار و ملاک که نسل اندر نسل ارباب و مالک زمین بوده و رعیت داشته‌اند «خان» نامیده می‌شدند، و این لقب در اعقاب ذکور آنان به طور طبیعی به ارث می‌رسید، لذا بچه پسر مثلاً سه ساله و چهارساله فلان بزرگ مالک نیز «خان» نامیده می‌شد.

در برخی از مقاطع تاریخی اخیر مشاهده می‌شود که لقب «خان» نیز مانند القاب دیوانی و تشریفاتی از طرف سلطان وقت به برخی از افراد اعطا شده است تا آنان از این طریق تشویق شده و به جرگه اربابها پیوندند. يك نمونه آن در زمان آقا محمدخان قاجار است. آقا محمدخان به یکی از افراد جزء سپاه خود که در فتح تهران و تخریب دیوار قلعه

آن ابتکار و رشادت خاصی به خرج داده و «مجنون یازوکی» نام داشت لقب «خان» بخشید و او را «مجنون خان» نامید، هرچند که بعدها او را مورد خشم خود قرار داده و چشمش را با میل کشیدن نابینا کرد.

لقب «بیگ» نیز از القاب خانوادگی است و در ایران سابق که نظام ارباب و رعیتی رایج و حاکم بوده است، نوعاً خانواده‌های وابسته به فنودالهای زمیندار از قبیل مباشرین، خرده مالکان و غیره را «بیگ» می‌نامیده‌اند، و این لقب «بیگ» به آخر نام نخستین افراد ذکور افزوده می‌شده است، مانند محمد بیگ، حسن بیگ، علی بیگ و غیره و این در حالی است که لفظ «بیگم» ویژه زنان سرشناس بوده است که به تدریج از حالت لقب بودن بیرون آمده و «علم» شده بود که دختران نوزاد را با آن می‌نامیدند.

واژه «اتابک» نیز در تاریخ اسبق ایران که نام سلسله «اتابکان» شده از همین ریشه است و از دو واژه «آقا» به معنای «پدر» و «بیگ» ترکیب یافته است، آن واژه «بیگ» مفهوم دیگری داشته است و سلجوقیان به کسی غیر از خودشان حتی به بزرگان فارس اجازه نمی‌دادند آن را لقب خود کنند. چنان که لقب دیوانی و نظامی «بیگلربیگی = بیگ بیگها» از همین ریشه در دوران زندیه و قاجاریه لقب و عنوان شغلی کسی بود که مسئول کل انتظامات یک شهر باشد. چیزی قرین رئیس شهربانی و یا رئیس کل شهربانیها. اینها دیگر جنبه موروثی نداشتند^(۱۰)

لقب «پاشا» که مخفف پادشاه و یا «بای شاه» است در میان مردمانی که در قلمرو حکومت عثمانی زندگی می‌کردند، مانند خان در ایران از القاب خانوادگی و اجتماعی بود و جنبه موروثی داشت، هرچند که زمانی نیز جنبه دیوانی داشت و لقب نوکران دربار و سپس حکام مناطق وسیع بود، مانند پاشاهای مصر و غیره که از طرف حکومت عثمانی اسلامبول منصوب بودند.

در تاریخ نوشته اند ناپلئون بناپارت نیز وقتی که از طریق حمله نظامی سرزمین مصر را فتح کرد، برای فریب مردم و نشان دادن اینکه او به اصطلاح مسلمان شده و با دولت عثمانی منازعه‌ای ندارد، اعلان کرد که نام من «علی بناباردا پاشا»^(۱۱) است.

یکی از القاب اجتماعی که در عین حال بنا به برخی ملاحظات از القاب سیاسی، درباری و نیز مذهبی هم محسوب می‌شود، لقب و عنوان «میرزا» است. واژه «میرزا» ابتدا اهمیت و ارزش اجتماعی زیادی داشت و به کسانی که تحصیلات علمی سطح بالا در معارف مختلف از جمله علوم داشتند، گفته می‌شد و از باب تقریب به ذهن می‌توان گفت ارزشی علمی و اجتماعی همچون القاب امروزی از غرب آمده «پروفیسور» یا «دکتر» داشته است و اختصاصی به دانشمندان مذهبی و روحانیون نداشته است، چنان که «میرزا صالح» صاحب سفرنامه معروف این لقب را دارد و روحانی نبوده است. از سیاستمداران بزرگ دوره قاجار نیز می‌توان «میرزا بزرگ قائم مقام» و میرزا ابوالقاسم قائم مقام را نام برد.

با این حال گاهی نیز به روحانیون متوسط و معمولی از نظر معلومات گفته می‌شده است، مانند «میرزا رضا کرمانی» قاتل ناصرالدین شاه که يك روحانی متوسط بوده است. لکن به تدریج در اواسط دوره قاجاریه به روحانیون عالیمقام و درجه اول شیعه که در حد مرجعیت تقلید بودند اختصاص داشت. لقب شمار زیادی از مراجع و علمای بزرگ دوران قاجار «میرزا» است که معمولاً به اول اسم نخستین آنان افزوده می‌شود، مانند «میرزا محمدحسن شیرازی» (میرزای اول) صاحب فتوای تحریم تنباکو، میرزا محمد تقی شیرازی (پیشوای جنگ استقلال عراق علیه انگلیس) که هر دو از مراجع بزرگ تقلید بوده‌اند و نیز مانند میرزا محمدحسن آشتیانی از علمای بزرگ تهران در زمان ناصرالدین شاه و میرزا زین العابدین قمی، یکی از علمای مهم شیعه در زمان احمد شاه قاجار و امثال اینان.

لقب «میرزا» در زمان قاجاریه وقتی که به آخر نام اشخاص می‌آمد، نشانه «شاهزادگی» او محسوب می‌شد، مانند عباس میرزا، خسرو میرزا، سام میرزا، محمد تقی میرزا، ایرج میرزا، سلیمان میرزا، علی تقی میرزا و امثال اینان که همه از شاهزادگان قاجار بوده‌اند.

لقب «میرزا» بعدها عمومیت یافت و بازاری شد و به همین دلیل جزء القاب اجتماعی گردید که هر کسی را که مختصر سواد خواندن و نوشتن داشت «میرزا» می‌نامیدند، و اکنون نیز در برخی از نقاط ایران چنین است. افرادی را که مختصر سواد دارند و یا حتی تازه آغاز به تحصیل کرده‌اند، «میرزا» می‌نامند.

بسیاری از القاب اجتماعی و خانوادگی نیز وجود دارند که جنبه محلی دارند و ما آنها را در اینجا یادآوری نمی‌کنیم. فایده عملی آگاهی از القاب اجتماعی و خانوادگی نیز در ضمن این مطالب روشن گردید و نیازی به تکرار آن نیست.

۴) القاب مذهبی

دسته دیگر از لقبهای رایج در میان ملت‌های مختلف و مردم ایران را می‌توان تحت عنوان «القاب مذهبی» مشخص نمود، که بررسی بسیار مفصلي لازم دارد و ما در حد رفع نیاز به آن اشاره می‌کنیم. القاب مذهبی در میان اقوام مختلف و کشورهای گوناگون متناسب با مذهب، جهان بینی، اصول عقاید و باورهای عمومی مردم آن سامان است و هیچ مذهبی عاری از القاب مذهبی نیست. رجال دینی هر مذهب با القاب ویژه‌ای طبقه بندی شده، از نظر رتبه و جایگاه مذهبی از همدیگر باز شناخته می‌شوند، لذا می‌بینیم که در میان یهود، روحانیان با القابی مانند خاخام، حبر و مانند اینها شناخته می‌شوند. و در میان مسیحیان القابی مانند پاپ، کاردینال، اسقف، کشیش، راهب و راهبه، قدیس و غیره برای شخصیت‌های مذهبی به کار می‌رود. زردشتیان نیز القابی مذهبی دارند مانند موبد، موبد

موبدان، مغ، ارباب و غیره. مذاهب کوچک و بزرگ دیگر همین گونه هستند. در میان مسلمین نیز القاب مذهبی فراوان رواج یافته است که در بسیاری از موارد پیروان فرقه‌های مختلف اسلام برای خود القاب مذهبی جداگانه‌ای دارند. اما اینکه علاوه بر روش معمول در میان مسلمین در خوددین مقدس اسلام نیز لقب مذهبی وجود دارد یا نه و اسلام به چه میزان فرهنگ القاب رایج را می‌پذیرد بحث دیگری است که آن را باید جداگانه بررسی کرد.

اجمالاً باید توجه داشته باشیم در اسلام نیز برخی از القاب مذهبی برای رهبران دینی پذیرفته شده است. از همین جهت است که ائمه معصومین (ع) علاوه بر نام نخستین و کنیه، هر کدام يك و یا چند لقب نیز داشته‌اند، چنان که لقب علی بن ابی طالب (ع) «امیرالمؤمنین» بوده و لقب حضرت امام حسن «مجتبی» و لقب امام حسین «سید الشهداء»، لقب فرزند او علی بن حسین (ع) نیز «سجاد و زین العابدین» بوده است. ائمه دیگر نیز القابی مانند باقر، صادق، کاظم، رضا و غیره داشته‌اند. بیشتر ائمه دوازده گانه ما در میان مردم با القاب خود مشهورند و نه با اسم نخستین.

اهل سنت نیز به برخی از خلفا القاب ویژه‌ای داده‌اند، مثلاً عمر را «فاروق» و عثمان را به دلیل اینکه دو تا از دختران رسول خدا را در زمانهای مختلف در زوجیت خود داشته، «ذوالنورین» و مثلاً ابوبکر را «صدیق» نامیده‌اند. معاویه نیز فریبکارانه از این نظر که یکی از خواهران او همسر رسول خدا (ص) بوده، خود را «خال المؤمنین» - دایی مومنان - لقب داده بود.

خلفای بعدی نیز به ویژه خلفای عباسی و فاطمی القاب ویژه‌ای داشتند که نوعاً با پسوند کلمه جلاله یعنی «الله» درست می‌شده است، مانند المتوکل علی الله، القادر بالله و امثال اینها.

البته در مورد القاب صدیق، فاروق و ذوالنورین خلفای سه گانه باید توجه کنیم که آنان در زمان حیات خود این القاب را نداشته‌اند و مردم آنان را فقط به اسامی معمولیشان می‌شناخته‌اند، این القاب را بعدها مورخان و راویان به آنان داده‌اند، اما در هر صورت چنین القابی در میان مسلمین رواج یافته است.

اما در مورد اینکه علمای شیعه از قدیم همین القاب رایج کنونی را داشته‌اند یا بعدها این القاب وضع شده‌اند باید گفت که طبیعی است که این القاب بعدها وضع شده‌اند. در ایام قدیم علمای شیعه یا القاب نداشته‌اند و یا القاب آنان بسیار ساده بوده است، مثلاً رجالی مانند زراره، علی بن یقظین و غیره با همان نام و یا کنیه خود شناخته می‌شده‌اند. چنان که نواب چهارگانه حضرت قائم آل محمد (عج) نیز با همان اسامی ساده خود مشهورند. اولین کسی از علمای شیعه که نام او همراه با لقب مذهبی مشهور شده محمد بن یعقوب کلینی است که با عنوان «ثقة الاسلام کلینی» نیز شهرت دارد. سپس یکی دیگر از

فقهای اقدم شیعه «صدوق» لقب گرفت. چنان که محمد بن نعمان از فقها و متکلمین نامدار شیعه «مفید» ملقب شد و دو تا از شاگردان او نیز با لقب «سید مرتضی علم الهدی» و «رضی الدین» شهرت یافتند. سپس فقیه نامدار دیگر امامیه، یعنی شیخ طوسی به «شیخ الطائفه» ملقب گردید.

در مراحل بعدی دو لقب «محقق» و «علامه» به القاب مذهبی علمای شیعه افزوده شد که به اول نام صاحب لقب افزوده می شد، مانند محقق حلّی، علامه حلّی، محقق کرکی، علامه بحر العلوم و غیره. لقب «آیه الله» نیز اولین بار به علامه حلّی در زمان سلطان محمد خدابنده داده شد و این لقب را علما و مردم متدین به او دادند و نه دربارها. به دلیل کار فوق العاده ای که در مجاب کردن علمای اهل سنت در مقام دفاع از تشیع انجام داده بود. در زمان صفویه لقب «شیخ الاسلام» رواج یافت که لقب بزرگترین مجتهد و مفتی شهر بود.

سپس لقب «حجة الاسلام» رایج شد که فقط ویژه شخصیت‌های دینی برجسته و مجتهدین درجه اول بود و برخی از مراجع بزرگ نیز با این لقب معروف شده اند مانند حجة الاسلام شفتی، حجة الاسلام ملا قربانعلی زنجانی و امثال اینان^(۱۲).

بعدها در زمان قاجاریان بود که القابی مانند عماد الاسلام، عمادالدین، مجدالاسلام، مجدالدین، امجدالدین و غیره رواج یافت که به طبقه متوسط روحانیون اطلاق می گردید. و نیز دربارها به برخی از وعاظ لقب «سلطان الواعظین» و به روضه خوانها «سلطان الذاکرین» می داده اند.

بعد لقب آخوند و ملا رایج شد که ویژه علمای برجسته و مجتهدین بود. در عرف حوزه ها وقتی که در رشته اصول فقه مطلق «آخوند» مطرح می شود، منظور از آن آخوند ملا محمد کاظم خراسانی رهبر انقلاب مشروطه ایران و صاحب کتاب کفایة الاصول است و لکن وقتی در دروس فلسفه این لقب آخوند مطرح شود منظور از آن آخوند ملاصدرا صاحب کتاب معروف اسفار اربعه است. لقب آخوند نوعاً بدون پسوند «ملا» ذکر نمی شده است. مثلاً هیچ وقت نمی گفته اند «آخوند کاظم خراسانی»، بلکه می گفته اند «آخوند ملا کاظم خراسانی». ظاهر این واژه ریشه مغولی دارد و قبلاً در ایران رواج نداشته است. لذا کتاب تراجم قدیمی مسلمین مانند طبقات الشافعیه، رجال کشی، رجال شیخ طوسی، رجال نجاشی، فهرست ابن ندیم، و حتی فهرست رجالی منتخب الدین، همه فاقد این لقب هستند. رواج عمده آن از صفویه به بعد به ویژه در دوره زندیه و صفویه بوده است. لقب «آیه الله العظمی = نشانه بزرگ خدا» نیز از القاب مذهبی خاص شیعه امامیه است و اکنون عنوان مجتهدین بزرگی است که عده ای از مردم از آنان در احکام دین تقلید نمایند.

چنان که گفتیم لقب «آیه الله = نشانه خدا» نخستین بار در تاریخ اسلام به علامه حلّی اطلاق شد و بعد از او علمای دیگر را آیه الله نمی نامیدند. آن هم به خاطر قدردانی از آن کار فرهنگی، عقیدتی و سیاسی علامه حلّی که در دربار سلطان سنی مذهب زمان، یعنی

سلطان محمد خدابنده، در مناظره و مباحثه دینی بر همه علمای اهل سنت پیروز شد و سلطان محمد بعد از آن تشیع را برگزید. لذا او حجت و آیه خدا نامیده شد. بعد از او حتی پسرش را نیز آیه الله نامیدند، بلکه «فخرالمحققین» لقب دادند.

بعد از علامه حلی طبق مدارک تاریخی برای دومین بار مرحوم میرزا محمد حسن شیرازی صاحب فتوای تحریم تنباکو و رهبر آن نهضت ضد استعماری را نیز شاید به خاطر آن کار سیاسی فوق العاده اش در برابر انگلیس و دربار ناصرالدین شاه «آیه الله» لقب دادند. بعدها این لقب به تدریج آن انحصار و ابهتش را از دست داد و بسیاری از علما را آیه الله نامیدند که نه در حد علامه حلی بودند و نه در حد میرزای شیرازی و نه مشابه کارهای سیاسی آنان را انجام داده بودند. اگر ریشه تاریخی این لقب را در نظر بگیریم در زمان ما این لقب می توانست فقط ویژه شخصیهایی از قبیل امام خمینی (قدس سره) باشد که هم در جنبه های علمی اول بود و هم در جنبه های سیاسی و اجتماعی، مانند علامه حلی و میرزای شیرازی. کلمه «عظمی» نیز ظاهراً از زمان مرحوم آیه الله سید محمد حسین بروجردی به آخر لقب آیه الله اضافه شد. و قبل از آن تاریخ در منابع مکتوب ما به چنین لقبی بر نخورده ایم^(۱۳).

یکی دیگر از القاب مذهبی نیز در ایران کلمه «آقا» است که طبق سنت رایج در آذربایجان وقتی به آخر اسم اشخاص اضافه می شود، نشانه مقام روحانی اوست، مانند آقا میرزا صادق آقا تبریزی، حاج میرزا محسن آقا و امثال اینها. البته القاب مذهبی دیگر در میان مسلمین فراوان است، مانند مفتی، شیخ، حافظ، مرشد و... لکن در اینجا دیگر نمی توان به همه آنها پرداخت.

۵) القاب همگامی و عامیانه

منظور از القاب عامیانه و همگانی لقبهایی است که نه جنبه درباری و تشریفاتی داشته باشد و نه جنبه دیوانی یا مذهبی و در عین حال ویژه طبقه بخصوصی از طبقات مردم نیز نباشد. بلکه همگانی باشد؛ مانند لقب «آقا» و «خانم» در زمان ما که جزء القاب عامیانه و همگانی است و همه مردان را آقا و همه زنان را نیز «خانم» می نامند. القاب همگانی، گاهی همان القاب ویژه طبقاتی است که به مرور زمان انحصار خود را از دست می دهد و عمومیت می یابد و به اصطلاح بازاری می شود. گاهی هم القابی است که مردم کوچک و بازار از باب شوخی، استهزا و تمسخر به یکدیگر تثار می کنند، و به تدریج تبدیل به لقب دائمی اشخاص می گردد. چنان که گفتیم اکنون لقبهای آقا و خانم از القاب احترام آمیز همگانی هستند، چنان که کلمه «شان» در هند و کشمیر جزء همین نوع از القاب است که به آخر نام نخستین اشخاص احتراماً افزوده می شود، مانند اکبرشان، حیدرشان، حسین شان و غیره. و نیز مانند لقب «میرزا» که اکنون به رمالها و دعانویسان روستایی نیز اطلاق

می‌گردد و جنبه عامیانه پیدا کرده است، بر خلاف گذشته که دارای انحصار و قدر و قیمت ویژه‌ای بود.

آنچه تا اینجا دربارهٔ دسته بندی القاب و انواع آن گفتیم و مثالهایی نیز که آوردیم همه از باب نمونه و برای این بود که رهنمودی در زمینه لقب شناسی داده شود. ما به لحاظ در نظر گرفتن محتوا و محورهای اصلی وضع القاب بود که آن را به پنج قسمت تقسیم کردیم. در حالی که محققین و نویسندگان دیگر ممکن است القاب را به گونه‌های دیگر تقسیم کنند. چنان که نویسنده‌ای به نام احمد اشرف، آن را به سه قسمت القاب توصیفی، شخصی و دیوانی تقسیم کرده. او ادوار و مراحل القاب در عصر قاجاریه را نیز به سه مرحله دوره رونق القاب (عصر فتحعلیشاه)، دوره تورم القاب (عصر ناصرالدین شاه) و دوره انحطاط القاب (عصر مظفرالدین شاه و احمد شاه)، تقسیم بندی کرده است که البته با واقعیت خارجی و تاریخی نیز وفق می‌دهد^(۱۴).

در هر حال، فایده عملی این تقسیم بندی‌های القاب این است که شخص مورخ و شرح حال نویس در سایه آن می‌تواند بسیاری از حقایق مربوط به رجال و شخصیت‌های تاریخی را کشف کرده و تاریخ اجتماعی، سیاسی و اقتصادی و مذهبی هر دوره را راحت تر بفهمد. کاری که بدون لقب شناسی امکان پذیر نیست.

د) سیر القاب در تاریخ اسلام و ایران

در این مرحله از بحث مناسب می‌بینیم که در زمینه چگونگی تطوّر و روند القاب مختلف در تاریخ اسلام و ایران اشاره مختصری داشته باشیم. البته در ضمن مباحث قبلی راجع به سرگذشت برخی از القاب و تغییر و تطوّر و یا تنزل آنها، مانند لقب «آقا» و غیره، سخن گفته‌ایم. بحث تفصیلی کاملاً ویژه در این باره نیز يك کتاب مستقل می‌طلبد، لکن با این حال به خاطر تأمین برخی از منافع تاریخی و رجال شناسانه‌ای که در اشاره مجدد به سیر القاب وجود دارد، آن را به گونه کلی و گذرا مطرح می‌کنیم.

اگر بخواهیم تاریخچه «القاب» را در اسلام و میان مسلمین بررسی کنیم، طبعاً نخست باید به سراغ قرآن مجید برویم، چون قرآن، نخستین متن اسلام و متقن ترین آن است. در قرآن مجید نمونه‌هایی از القاب مثبت و منفی در مورد افراد و جریانهای فکری و اجتماعی به کار رفته است، گاهی به صورت تشبیه آنان به برخی اشیا و یا موجودات و گاهی نیز به عنوان عناوین مستقل. چنان که خداوند متعال در یکی از آیات سوره جمعه در ضمن داستان یهود و تبیین بی اعتقادی نسبت به آخرت باوری، دانشمندی را که به دانش خود عمل نمی‌کنند، و یهودیانی را که تورات را می‌خوانند ولی به کار نمی‌بندند، به «الاعی که بار کتاب حمل می‌کند» تشبیه کرده؛ یعنی در حقیقت آنان را بدین عنوان و لقب نامیده است. در جایی افرادی که از پذیرش حقایق مسلم سر باز می‌زنند و کینه توزی می‌کنند به

«سگ» تشبیه شده اند که اگر به آنان بیردازی پارس می کنند و اگر به حال خودشان نیز واگذاری پارس می کنند. این دو نمونه از القاب تشبیهی مذکور در قرآن است. از جمله القاب مستقل نیز می توان لقب «ام المؤمنین = مادر مؤمنان» را ذکر نمود که برای همسران رسول خدا وضع شده است.

علاوه بر این در قرآن القاب مدح فراوانی وجود دارد که در صدد بیان «مناصب الهی» اند، مانند القاب رسول، نبی، امام و نیز از صفاتی که برای قرآن مجید در نظر گرفته شده اند مانند کتاب مبین، فرقان و غیره. همه اینها نمونه هایی از القاب توصیفی به شمار می آیند.

در قرآن مجید تنوری لقب نیز مطرح شده است و لکن به صورت «منفی». وجه آن نیز این است که در دوران قبل از اسلام که «دوران جاهلیت» نامیده می شود، مردمان القاب ویژه ای داشتند که نوعاً از نظر مفهوم با محیط فسق آلوده آن زمان وفق می کرده است و یا القابی بود که افراد از باب تمسخر و تحقیر برای یکدیگر ساخته بودند. بعد از ظهور اسلام مطابق با ارزشهای الهی و توحیدی بسیاری از نام اشخاص و جاها و نیز القاب اشخاص عوض شد. مثلاً نام قبل از اسلام «ایوبکر» خلیفه اول، «عبدالکعبه» بود که بعد از اسلام تبدیل به «عبدالله» شد. نام عبدالرحمن بن عوف «عبدالحرث» بود. لذا اگر بعد از اسلام کسی این قبیل افراد را با نام یا لقب عصر جاهلیشان می نامید، آنان ناراحت می شدند. درست مانند بسیاری از القاب در تاریخ معاصر ایران که زمانی هر يك از آنها برای دارندگانشان در جامعه مایه افتخار بوده و لکن اکنون طرفداران و دوستانشان از استعمال آن القاب و عناوین ابا دارند. مانند لقب «مصدق السلطنه» که از القاب تشریفاتی و درباری بسیار مهم بوده و لقب پیشین «دکتر محمد مصدق» معروف است، لکن اکنون بسیاری از پیروان مصدق از اینکه از او به عنوان «مصدق السلطنه» نام برده شود خرسند نمی شوند.

در صدر اسلام نیز همین گونه بود، القاب جاهلی و منسوخ گاهی توسط افراد استعمال می شد و این کار نوعی ترویج ارزشهای جاهلی بود لذا خداوند در قرآن مجید از به کار بردن القاب فسق آمیز و جاهلی نهی فرمود. در سوره حجرات، آیه ۱۱، چنین آمده است:

یا ایها الذین امنوا لایسخر قوم من قوم عسی ان یکونوا خیراً منهم ولا نساء من نساء عسی ان یکنّ خیراً منهن، ولا تلمزوا انفسکم ولا تنازروا بالالقاب، بنس الاسم الفسوق بعد الایمان، یعنی «مؤمنان مرد و زن نباید همدیگر را مسخره کنند و با حقارت از همدیگر نام ببرند، چه بسا افراد مسخره شده از نظر نزدیکی به خدا بالاتر از دیگران باشند. همچنین مؤمنین نباید حتی با ایمان و اشاره همدیگر را تمسخر کنند. و نیز همدیگر را با لقبها مورد خطاب قرار ندهید. چه بد است به کار بردن نامهای فسق آلود بعد از آغاز دوره ایمان.»

از این آیه شریفه مطالب فراوانی در زمینه نامگذاریها و القاب مستفاد می‌شود که به برخی از آنها اندکی اشاره می‌کنیم. از جمله مطالبی که از آن برداشت می‌شود این است که قبل از اسلام و قبل از آشنایی مسلمین با فرهنگ ایرانیان، «القاب» در میان عربها رواج داشته است و احتمالاً بیشترین آنها نیز القاب ذمّ و نکوهشی بوده و نه القاب مدح. روی این اصل آن مطلبی که قبلاً به نقل از لفتنامه دهخدا از هندوشاه صاحب کتاب تجارب السلف نقل کردیم که گفته است:

«عرب را القاب رسم نبوده است و وقتی که خواستندی تعظیم کسی کنند و مخاطبه نام او نمایند، کنیه بگفتندی و...»

درست نیست. البته شاید بتوان از آیه مذکور چنین استنباط کرد که کنیه در مقام احترام گفته می‌شده است و لقب در مقام تحقیر و نکوهش؛ در هر حال القابی بوده است. خارج از متن قرآن، در تاریخ اسلام لقب «غسیل الملائکه» به کار رفت که لقب جوان شهیدی به نام «حنظله» شد و نیز یکی از یاران پیامبر (ص) «ذوالشهادتین» لقب گرفت. چنان که در جنگ احد همزمان با حنظله، حضرت حمزه عموی پیامبر و سردار بزرگ اسلام نیز «سیدالشهدا» لقب گرفت. در تاریخ اسلام دومین کسی که سیدالشهدا لقب گرفته امام حسین (ع) است.

درباره دیگر شخصیت‌های صدر اسلام نیز در منابع تاریخی القابی دیده می‌شود، مانند «حبر است» که به عبدالله بن عباس اطلاق شده، فاروق در مورد عمر بن خطاب و امثال اینها، لکن معلوم نیست که این القاب قدمت داشته باشند. احتمالاً مورخین بعدی این القاب را وضع کرده‌اند.

علاوه بر اینها در صدر اسلام به القابی بر می‌خوریم که به لحاظ وجود يك ویژگی جسمی به اشخاص داده شده و به مرور جزء نام آنها گردیده است، مانند لقب «اشتر» به معنای کسی که يك چشم خود را از دست داده، که لقب «مالک نخعی» از یاران علی (ع) گردیده و جزء نام او شده است.

به مرور زمان برای اشخاص القاب مدح و ذمّ درست می‌کردند که البته جنبه مدحی از نظر کمیت غلبه داشت. گاهی کسی را به بهانه شغل او لقب می‌دادند، مانند «میثم تمار» = میثم خرما فروش» و یا «زیات» یعنی روغن فروش و امثال اینها که فراوان است.

در زمان بنی عباس دیگر القاب بسیار فراوان و جزء یکی از شئون زندگی دربار خلفا شده بود، یعنی از يك طرف به دلیل تأسیس دیوانهای مختلف، مانند دیوان سپاه، دیوان انشاء، دیوان قضاء، دیوان خراج و غیره، القاب شغلی و دیوانی وضع گردید و فراوان شد و از طرف دیگر وضع و اعطای القاب تشریفاتی و درباری جزء رسوم دستگاه خلافت گردید. هندوشاه مؤلف تجارب السلف درباره سیر القاب می‌گوید:

«... و همچنین القاب نیز متفاوت است، یا به حسب معانی یا به حسب

عذوبت الفاظ، یا به حسب فخامت یعنی بزرگی، یا به حسب کثرت و قلت استعمال. و شك نیست که نصیرالدین و مؤیدالدین و عونالدین و عضدالدین و معزالدین بزرگتر است از نجمالدین، شمسالدین، کُرُزالدین، تاجالدین، هم از روی معنا و هم از روی لفظ؛ اما از روی معنا جهت آنکه نصیر و عزّ و معزّ و ما أشبهها وزرا را مناسب تر است از دیگرها؛ و اما از جهت لفظ به ذوق می توان دانست که حروف این القاب و ترکیب آن خوشتر است از حروف نجم، کُرُز و تاج؛ و این معنی را جز به ذوق ادراک نتوان کرد، چنان که در علم معانی و بیان گویند.

بناءً علی هذه القاعدة [= بنابراین]، خلفا چون خواستندی کسی را بزرگتر دارند و مراتب عالی بخشند، هیچ دقیقه ای از دقایق اجلال و تعظیم فرو نمی گذاشتند، تا حدی که بر در سرای جای ایستادن اسب آن کس هم معین می گردانیدند؛ و اگر لقب او مناسب منصب و بزرگی نمی بود، از برای تعظیم لقبی معین می کردند نیکوتر از اول، گویی این نوع تصرفی است که اگر کسی بنده ای خَرَد نام او را تغییر کند، و می شاید که این نوع را مطلقاً به ارادت مُعَبَّر نسبت کنند، بی ترجیحی از روی معنا یا از روی لفظ. پس تغییر القاب را دو سبب باشد که هر دو نیکوست^(۱۵)».

این متن منسوب به هندوشاه مطالب جالبی را درباره ماهیت و انواع لقبها و سیر تاریخی آن در بر دارد. درباره آیین لقب بخشیدن خلفا به اطرافیان خود کتاب سیاستنامه نیز مطالب جالبی دارد که بیانگر سیر القاب در تاریخ اسلام نیز هست. ما برخی از مطالب آن را درباره لقب خواستن سلطان محمود غزنوی از خلیفه عباسی قبلاً نقل کردیم. نظام الملک مؤلف سیاستنامه، در قرن پنجم هجری می زیسته است. مطالب او مسئله سیر القاب تا همان زمان را شامل می شود. نظام الملک به دنبال نقل داستان مربوط به سلطان محمود که با آن همه تلاش فقط توانسته لقب «امین الملک» برای خود بگیرد، مطلب خود را درباره مسئله القاب چنین ادامه می دهد:

«... و امروز کمتر کسی را اگر ده لقب کمتر نویسند خشم گیرد و بیازارد، و سامانیان که چندین سال پادشاه بودند هر یکی را يك لقب بود. نوح را شاهنشاه خواندند و پدرش را امیر سدید و جدش را امیر حمید، و اسماعیل بن احمد را امیر عادل.

و لقب قضات و ائمه و علماء چنین بوده است: مجدالدین، شرف الاسلام، سیف السنّه، زین الشریعه، فخر العلماء و مانند این، برای اینکه کنیت اسلام، و سنت، و علم و شریعت به علما تعلق دارد، و هر که او نه عالم باشد و این لقبها بر خود نهد، پادشاه باید که او را مالش کند و رخصت نکند.

و همچنین سپهسالاران را و مقطعان را به دوله باز خوانده اند. چون سیف الدوله و ظهیر الدوله و حسام الدوله و مانند این.

و عمیدان و متصرفان را به «مَلِك» لقب دهند، چون شرف الملک و عمید الملک و نظام الملک و کمال الملک و بعد از روزگار سلطان سعید الب ارسالان رحمه الله قاعدها بگشت و تمیز برخاست و لقبها در آمیخته شد و کمتر کسی لقب می خواست و می دادند تا لقب خوار شد و از قونیان که در عراق از ایشان بزرگتر نبود لقب جلیل و استاد خطیر و از همه وزرا فاضلتر و بزرگتر صاحب عباد بود لقبش صاحب کافی الکفای بود و لقب وزیر سلطان محمود غزنین شمس الکفای بود و پیش ازین در لقب ملوک دنیا و دین نبود امیر المؤمنین مقتدی بامر الله در القاب سلطان ملکشاه رحمه الله معزالدینا والدین در آورده بود و بعد از وفات او سنت گشت بر کیارق را رکن الدینا والدین و محمود را ناصر الدینا والدین و اسمعیل را محیی الدینا والدین و سلطان محمود را غیاث الدینا والدین و زنان ملوک را هم این لقب الدینا والدین می نویسند. این زینت و ترتیب در القاب ابناء ملوک در افزود ایشان را این لقب سزااست از جهت آنکه مصلحت دین و دنیا در مصلحت ایشان باز بسته است و جمال ملک و دولت در بقای پادشاه متصل است. این عجب است که کمتر شاگرد ترکی یا غلامی که از او بد مذهب تر نیست و دین و ملک را از او هزار فساد و خلل است خویشتن را معین الدین و تاج الدین لقب کرده اند و نخستین وزیری که در لقب او الملک آورده اند نظام الملک بود که لقب او قوام الملک کردند و اکنون پیش از این گفته آمد که لقب دین و اسلام و دولت در چهار گروه رواست یکی پادشاه و یکی وزیر و یکی عالم و چهارم امیری که پیوسته به غزا مشغول باشد و نصرت اسلام کند و بیرون ازین هر که دین و اسلام در لقب خویش آرد او را مالش دهند تا دیگران عبرت گیرند. غرض از لقب آن است که تا مرد را بدان لقب بشناسند به مثل در مجلسی یا در مجمعی که صد کس نشستند در آن جمله ده تن را محمد نام باشد یکی آواز دهد که یا محمد هر ده محمد آواز باید داد و لبیک باید گفت که هر کسی چنان پندارد که نام او می برند چون یکی را مختص لقب کنند و یکی را موفق و یکی را کامل و یکی را سدید و یکی را رشید و مانند این چون به لقبش بخوانند در وقت بدانند که او را می خوانند و گذشت از وزیر و طفرانی و مستوفی و عارض سلطان و عمید بغداد و عمید خراسان نباید که هیچکس را در لقب الملک گویند الا لقب بی الملک چون خواجه رشید و مختص و سدید و نجیب و استاد امین و استاد خطیر و تکین و مانند این تا درجه و مرتبت مهتر و کهنتر و

خورد [خُرد] و بزرگ و خاص از عام پیدا شود و رونق دیوان بر جای باشد چون مملکت را استقامتی بود به زودی به دیدار آید پادشاهان عادل و بیدار دل بی تفحص کارها نکنند و از رسم و آئین سلف پرسند و کتب خوانند و کارها به ترتیب نیکو فرمایند و القابها به قاعده خویش باز برند و سنت محدث برگیرند برای قوی و فرمان روان و شمشیر تیز^(۱۶)».

آنچه تا اینجا از سیاستنامه نقل کردیم، بازگو کننده روند پیدایش و گسترش القاب در تمدن اسلامی تا اواسط قرن پنجم است. البته در زمان عباسیان القابی خاص شیعه و علمای شیعه بوده است، مانند مفید، رضی الدین، مرتضی، علم الهدی، نقیب یا نقیب السادات که می شود گفت نوعی لقب دیوانی و تشریفاتی مشترک بوده است. پدر دو فقیه نامدار شیعه سید مرتضی علم الهدی و سید رضی جمع کننده نهج البلاغه در زمان عباسیان، نقیب السادات لقب داشته است. چنان که بعدها فقیه بزرگوار شیخ طوسی را «شیخ الطائفه» لقب دادند.

بعد در ایران به ویژه در خراسان بزرگ لقب «خواجه» پیدا شد که چهره های محترم و سرشناس را لقب می دادند، نوعاً لقب علما بود. مانند خواجه نظام الملک، خواجه رشیدالدین، خواجه نصیرالدین، خواجه ربیع، خواجه عبدالله انصاری که البته در خواجه نصیر، واژه «نصیرالدین» نیز از باب لقب است. چنان که گاهی واژه «الملة» نیز بدان افزوده می شود و می گویند «نصیرالملة والدین». بعد القاب محقق، علامه، فخرالمحققین و نیز «آخوند» در زمان مغولان در بین علما رواج یافت.

در زمان سربداران نیز در میان علما و پیشوایان دینی لقب «شیخ» رایج شد، مانند شیخ حسن جوری، و نیز لفظ آقا و دیگر القاب مغولی و ترکی در آن روزگاران رایج شد. در این دوره لفظ «امیر» و نیز کلمه «دین» با پیشوندهای مختلف، لقب حکمرانان سربداریه گردید، مانند امیر مسعود سربداری که به وجیه الدین مسعود نیز ملقب بوده است و نیز در آن زمان القابی مانند علاء الدین، علاء الدوله، خواجه شمس الدین، خواجه قوام الدین و غیره، در میان بزرگان حکومت سربداریه به عنوان لقب دیده می شود که حاکی از تأیید عمیق مذهب در حکومت آنان است.

چنان که اشاره شد کلمه «شیخ» نیز قبل از آن تاریخ يك اصطلاح حدیث شناسی و خاص علم درایة الحدیث بود که به راوی حدیث و استاد حدیث می گفتند، لکن از آن زمان به بعد شیخ لقب عرفا و علما گردید. مانند شیخ جوری، و سپس عمومیت یافت و رایج شد.

با همین روال است که می رسیم به زمان حکومت صفویه. صفویان چنان که در همه امور کشور نظم و سامان نوینی آفریدند، در زمینه القاب نیز شیوه و الفاظ جدید را در يك نظام القاب دیوانی - تشریفاتی ویژه سامان دادند و از آنجا که ترك زبان و آذربایجانی بودند، الفاظ ترکی فراوانی را در القاب درباری به کار گرفتند. کلمه «باشی» که به معنای

سرو ریاست است پسوند تکمیلی همه القاب مهم قرار گرفت. مانند آبدارچی باشی، مشعل چی باشی، قاطرچی باشی، آجودان باشی، مین باشی، یوز باشی و... آنان برای نخستین بار به صدر اعظم و نخست وزیر خود «اعتمادالدوله» لقب دادند و نیز لقب مذهبی «شیخ الاسلام» را برای یکی از عالمان برجسته هر شهر برگزیدند. به عنوان مثال، دانشمند نامدار شیخ بهاء الدین عاملی معروف به «شیخ بهاء» شیخ الاسلام پایتخت یعنی «اصفهان» بود.

باز در همان زمان صفویه بود که مسئول انتظامات شهر (= رئیس شهربانی)، «بیگلرلیگی» لقب گرفت. به طور کلی صفویه در دوران خود القاب را استاندارد کردند و نظم ویژه ای به آن بخشیدند: القاب دیوانی مانند مستوفی الممالک، معیر المملک، منشی و غیره در آن زمان پدید آمد. مورخ معروف آن دوره اسکندر بیگ منشی، یکی از نویسندگان صاحب لقب است. لقب «میرزا» نیز در همان معنای منشی گری در آن زمان رایج بود. مانند «میرزا مهدی خان استرابادی» که منشی چند دربار بوده است.

در زمان صفویه پدیده جدیدی که در وضع القاب پیش آمد این بود که آنان شهرها و نقاط جغرافیایی را نیز لقبهای ویژه ای بخشیدند، مثلاً به کاشان می گفتند «دارالمؤمنین» - انگار که شهرهای دیگر دارالفساق بوده اند خدای نکرده!، به کردستان دارالشجاعه، به مازندران دارالمرز و دارالیرکه می گفتند. به لرستان می گفتند دارالغرور، به گیلان دارالمنفعه، به قزوین دارالمملک. به یزد دارالعباده و امثال اینها را نیز به دیگر نقاط و شهرها داده بودند، که تا اواخر زمان قاجاریه نیز همچنان در فرهنگ مردم باقی مانده بود و در نوشته ها به کار می رفت.

بعد از صفویه دوران کوتاه افشاریه و زندیه است که بعد منجر می شود به حکومت یافتن ایل قاجار. در این دوره فترت وضع القاب نیز مانند همه مسائل کشور دچار آشفتگی و ابتدال بوده است. کتاب عجیب و غریب رستم التواریخ نوشته آصف الدوله نمودار گویایی از اوضاع القاب در این دوره هاست، که القاب بی محتوای عجیبی را در مورد حاکمان وقت به کار برده است، مانند جم جاه، ستاره سپاه، قدر قدرت، جمشید آثار، جم احتشام، مثلاً به دربار لقب «اجاق ملک احترام» می داده اند. القابی مانند حضرت نواب، احتساب الملکی، اعتبار الملکی، اسکندر ثانی، دلاور اهرمن صورت و امثال اینها نیز به کار می رفته است.

کتاب رستم التواریخ حاکی است که حتی در نوشتجات آن دوره برای توصیف وضع جسمانی زنان نیز القاب و عناوین خاصی وضع می کرده اند که ما از ذکر نمونه خودداری می کنیم و نیز در این دوره القابی مانند سلاله السادات، سلاله الملوک، سلطان السلاطین، سلیمان القاب و امثال اینها رواج داشته است. در مجموع می توان گفت يك مشت الفاظ بی محتوا و کاذب لقب واقع می شده است.

بعد دوران قاجاریه فرا می‌رسد که آنان در همه شئون می‌خواستند از صفویه تقلید کنند، حتی کوشش کردند با جعل برخی حکایات خنده آور و دست بردن در يك کتاب نسب شاهان قاجار را از طریق پدر آنان فتحعلی خان قاجار به صفویه منسوب کنند که در تاریخ، داستان مفصلی دارد. قاجاریه در وضع القاب دیوانی و تشریفاتی و درباری و غیره نیز، کوشش کردند همچون صفویه عمل کنند، لذا اولین صدراعظم خود به نام میرزا ابراهیم کلانتر شیرازی را «اعتمادالدوله» لقب دادند و همین طور به اصناف و اشخاص مختلف القاب می‌دادند، به ویژه شاهزاده‌ها و منسوبین ایل قاجار همه دارای القاب مختلف گردیدند، القاب در عصر قاجار ادوار و مراحل متعددی را گذراند تا اینکه بعد از سقوط احمدشاه در زمان رضاخان پهلوی با تصویب لایحه «الغاء القاب» در مجلس رسماً عناوین و القاب در ایران لغو شد. یکی از نویسندگان ایرانی به نام احمد اشرف در مجله آینده، درباره وضع القاب در عصر قاجار تحقیقات مفیدی دارد که ما آن را عیناً در اینجا نقل می‌کنیم:

عهد قاجاریه از لحاظ القاب توصیفی، شخصی، دیوانی، سه دوره دارد: دوره رونق القاب در زمان فتحعلیشاه؛ دوره تورم القاب در عهد ناصرالدین شاه؛ و دوره انحطاط و پایان یافتن نهاد القاب در عهد مظفرالدین شاه و احمدشاه و انقراض قاجاریه. دوره اول، زمان آغاز و رشد تدریجی اعطای القاب توصیفی، شخصی، دیوانی، است. نخستین لقب دیوانی «اعتمادالدوله» است که به تقلید از صفویه به صدراعظم اعطا می‌شود. آنگاه فتحعلیشاه آغاز به اعطای چند لقب توصیفی مربوط به مشاغل عالی به تقلید از صفویه می‌کند: «مستوفی الممالک، منشی الممالک و معیر الممالک» که به افراد و خاندانهای ارباب آن مناصب تعلق می‌گیرد. وی همچنین حدود ۵۰ لقب توصیفی با مضاف الیه «دوله» و «سلطنه» و چند لفظ دیگر به شاهزادگان، زنان حرم و برخی از رجال دیوانی اعطا می‌کند (تاریخ عضدی، ص ۲۵-۳۰۲، فهرست اعلام، ص ۶۰-۱۵). محمدشاه نیز به همین سیاق تعدادی لقب اعطا می‌کند. در اواخر سلطنت فتحعلیشاه یکی از مؤلفان به تمسخر نام و لقب ۱۰۲ شاهزاده را با مضاف الیه «ملک»، که هنوز در آن دوره چندان متداول نبود، به دست می‌دهد و با توجه به زاد و رود شاه پیش بینی هزاران لقب از این نوع را می‌کند که در دوره ناصری و اواخر قاجاریه تحقق می‌یابد (رستم‌التواریخ، ص ۷۱-۴۶۷). به خاطر آنکه در آن زمان اعطای القاب رسم نبود لقب دادن به ۱۷ تن از فرزندان شاه موجب این عکس‌العمل شده است.

فهرست القاب در چهلمین سال سلطنت ناصرالدین شاه، ساخت و

ترکیب القاب دیوانی دوره قاجاریه را نشان می‌دهد (المآثر والاثار، ص ۴۲-۲۳۰). در این فهرست ۶۱۸ لقب آمده است: ۲۱۸ لقب نوعی شغلی و ۴۰۰ لقب توصیفی شخصی. در این فهرست بیش از ۴۰ مضاف الیه و حدود ۱۳۰ مضاف بکار رفته است. بر اساس یک برآورد حدود ۲۵۰ کلمه مناسب برای مضاف القاب وجود داشته که با ۴۰ مضاف الیه حدود ۱۰ هزار لقب قابل ساختن بوده (شرح زندگانی من، ج ۱، ص ۵۹۱، فهرست چرچیل در آغاز قرن کنونی حاوی ۱۸۱ مضاف و ۹ مضاف الیه بود).

مضافهای القاب از اسما و صفتی انتخاب می‌شد و حسب تناسب معنی آن با وظیفه و مرتبه رجال به آنان اعطا می‌گردید. یکم، آنچه حکایت از شغل می‌کرد ۱۷ اسم مانند «دبیر و مستوفی»، دوم، آنچه حاکی از ریاست بود ۱۴ اسم مانند «سلطان، صدر، عمید و نقیب»، سوم، آنچه دلالت به یاری و اتکاء می‌کرد ۱۱ اسم مانند «اعتضاد، اعتصام، ظهیر، قوام و رکن»، چهارم، آنچه حاکی از خوشی و پیروزی بود ۱۲ اسم مانند «اقبال، سعد، ظفر و نصر»، پنجم، آنچه به معنای درستی و امانت بود ۹ عنوان مثل «امین، صدیق و موتمن»، ششم، آنچه حاکی از نور و روشنایی بود ۹ اسم مانند «شعاع» و «شهاب»، هفتم، آنچه دلالت بر حشمت و جلال می‌کرد ۹ عنوان مانند «حشمت و مجد»، هشتم، آنچه به معنای شمشیر بود ۵ اسم مانند «حسام و صارم»، نهم، حدود ۱۴ اسم دیگر به معنای مختلف مثل «آصف، شرف، ملنزم و مشیر»، ضمناً حدود ۳۰ اسم برای زنان حرم بود که غالباً از اسامی متداول زنان که معنی وصفی داشت گرفته بودند. بعضی از مضافها نیز میان رجال و نساء مشترک بود که برای تمایز با مضاف الیه‌های مختلف می‌آمد مثل «نصرت الملوك و شمس الملوك» برای زنان و «نصرت الدوله و شمس العلماء» برای مردان. برخی از الفاظ هم بود که هم مضاف و مضاف الیه می‌شد مثل «سلطان و نظام» که البته معانی آنها تغییر می‌کرد مثل «امیر نظام و نظام العلماء» و «امین سلطان و سلطان الواعظین».

مضاف الیه جزء اساسی لقب بود و مناسب یا مقام و موقعیت و وظایف دیوانی یا اجتماعی صاحب لقب برگزیده می‌شد. توزیع ۴۰۰ لقب توصیفی بر حسب فراوانی مضاف الیه‌ها و تعلق آنها به مقامات و مراتب اجتماعی از این قرار بود: یکم، القاب شاهزادگان و رجال ۱۸۹ عنوان: دوله ۵۰، سلطنه ۳۱، ملك ۷۳، ممالك ۸ (که مربوط به صاحبان مشاغل معین بود مثل مستوفی الممالك و معیر الممالك)، سلطان ۳، دیوان ۵، سفر ۳، تولیه ۱۰، اختیار ۱ و موارد خاص ۵، مثل اتابک اعظم و فرمانفرما. دوم، القاب زنان حرم ۸۱

عنوان: دوله ۲۳، سلطنه ۳۱، ملوک ۱۸، حاجیه ۴، خاقان ۱، اقدس ۱ و سایر ۳. سوم، القاب عمله خلوت حرم ۱۵ عنوان: خلوت ۵، حضور ۵، حرم ۳ و يك عنوان برای همایون و يك عنوان برای دربار. چهارم، القاب عمال نظامی ۱۵ عنوان: نظام ۵ و لشکر ۱۰. پنجم، القاب عمال دیوانی ۲۱ عنوان: وزاره ۸، رعایا ۳، عداله ۲، بکاء ۲، و يك عنوان برای هر يك از مضاف الیه دفتر، شوری، صره، میزان، مهم و نظاره. ششم، القاب علماء و روحانیون و سادات ۳۴ عنوان: علماء ۱۰، سادات و اشراف ۸، ذاکرین ۵، اسلام و شریعه هر کدام ۴، واعظین ۳. هفتم، القاب نویسندگان و حکما و اطباء ۳۸ عنوان: اطبا ۲۴، شعرا ۵، کتاب ۴، ادبا ۲، حکما ۲ و علوم يك. هشتم، القاب تجار ۷ لقب با مضاف الیه تجار. از القابی که خاص اهل شمشیر بود و در دوره قاجاریه اهمیت داشت «سپهدار و سپهسالار» و نیز مضاف «امیر و سردار» با مضاف الیه «نظام، جنگ، اقتدار، مجاهد و مکرم» بود.

هم مضاف و هم مضاف الیه و نیز ترکیبات مختلف آنها سلسله مراتبی داشت: «یا به حسب معانی، یا به حسب عذوبت الفاظ، یا به حسب فخامت یعنی بزرگی، یا به حسب کثرت و قلت استعمال تجارب السلف، ص ۳۵۰). در میان مضاف الیه‌ها «دوله» که لقب شاهان آل بویه و غزنوی و امرا و وزرای بزرگ و سپس لقب وزرای اعظم صفوی بود اعتبار زیاد داشت. «سلطنه بیشتر به مقربان شاه و زنان حرم اعطا می شد. «ملک» بعد از آنها و «ممالک» معمولا با يك مضاف شغلی ترکیب می شد مثل «مستوفی و معیر». «سلطان» در عهد ناصری اهمیت خاص داشت چون در انحصار سه کس بود: ظل السلطان فرزند ارشد شاه، امین السلطان مرد شماره دوم کشور و عزیز السلطان ملیجک شاه. لکن در دوره بعد شایع شد و تا حدی افول کرد. در میان مضافها اسمهایی مثل «آصف، مشیر، مجد، ظهیر، رکن، اعتماد، امین، شعاع و حشمت» اهمیت بیشتر داشت. لکن چگونگی ترکیب با مضاف الیه نیز در مرتبه لقب مؤثر بود. مثلا میرزا نصرالله خان نائینی از «مصباح الملک» به «مشیرالملک» و سرانجام به «مشیرالدوله» ارتقاء لقب پیدا کرد. چون «مشیر» بالاتر از «مصباح» و «دوله» بالاتر از «ملک» بود (شرح حال رجال ایران، ج ۴، ص ۳۵۱). عامل دیگری که در درجه و مرتبه لقب تأثیر داشت، شأن و اعتبار صاحب لقب بود، مانند لقب «مشیرالدوله» که تمام شش نفر صاحبان آن از اوایل تا اواخر قاجاریه مردان صاحبنام بودند. سرگذشت این لقب چگونگی انتقال القاب را نیز روشن می کند. مشیرالدوله اول، میرزا جعفرخان، از رجال نامی و صاحب رساله سرحديه، سفیر و رئیس اولین

شورای وزیران بود (همان، ج ۱، ص ۴۴-۲۴۱). مشیرالدوله دوم، میرزا حسینخان سپهسالار، سفیر، وزیر جنگ و صدراعظم و وزیر خارجه بود (همان، ج ۱، ص ۲۶-۴۰۶). مشیرالدوله سوم، یحیی خان، برادر دومی، شوهر خواهر شاه و به ترتیب ملقب به آجودان مخصوص، معتمدالملک، وزیر مخصوص، و پس از مرگ برادر لقب وی گرفت و به وزارت خارجه رسید (همان، ج ۴، ص ۷۲-۴۳۸). مشیرالدوله چهارم، میرزا محسن خان، سالها سفیر بود و خطاب «خان» و لقب «معین الملک» داشت و پس از وزارت تجارت و عدلیه به این لقب رسید و سرانجام وزیر خارجه شد (همان، ج ۳، ص ۱۲-۲۰۴). مشیرالدوله پنجم، میرزا نصرالله خان نائینی پس از فوت قبلی، همان لقب را یافت و وزیر خارجه شد (همان، ج ۴، ص ۵۹-۳۵۱). مشیرالدوله ششم، میرزا حسن خان پسر پنجمی بود که پس از اعطای لقب «مشیرالدوله» به پدر لقب پدر را که «مشیرالملک» بود به او دادند و پس از مرگ پدر لقب «مشیرالدوله» گرفت و وزیر خارجه و سپس چند بار رئیس الوزراء شد (همان، ج ۱، ص ۲۵-۳۲۳، و نگاه کنید به ایرج افشار، شش مشیرالدوله). لقب «رکن الدوله» نیز به ۶ تن از خاندان سلطنت رسید که اولی تا چهارمی غیر موروثی و پنجمی و ششمی موروثی از پدر و برادر بود (سعادت نوری، «رکن الدوله‌ها»).

چون القاب سلسله مراتب داشت و تا حدی با سلسله مراتب شغلی همبسته بود رجال کشور غالباً یا پیش از ارتقاء مقام یا همزمان و یا بعد از آن ارتقاء لقب می یافتند. در نتیجه غالب رجال بزرگ در طول خدمت چند لقب می گرفتند. طبق برآوردی که از تعداد القاب بر اساس اطلاعات شرح حال رجال ایران به عمل آمده، حدود یک چهارم رجال دو لقب و حدود یک دهم آنان سه لقب و بیشتر گرفته اند. آنان بالاترین مشاغل را نیز داشته اند. القاب نیز مانند مشاغل تا حدی جنبه موروثی داشت، به خصوص اگر القاب از درجات پایین تر بود و داوطلب ذینفوذی نداشت و وارث صلاحیتداری هم موجود نبود احتمال انتقال لقب به وراثت زیاد بود، یعنی وراثت حق تقدم در اخذ و احراز لقب داشتند. طبق همان بررسی حدود یک سوم القاب موروثی و نزدیک به نیمی اکتسابی و در مورد چگونگی احراز بقیه اطلاعی در دست نبوده است.

در دهه آخر سلطنت ناصرالدین شاه، امین‌السلطان صدراعظم برای بسط نفوذ خویش القاب بسیاری تصویب کرد. و به صحنه شاه رسانید که مقدمه تورم القاب شد. در آن زمان برای لقب فرمان صادر می کردند و از ۵۰

تا ۱۰۰ دانه پنجه‌زاری طلا برای صدور فرمان لقب پیشکش می‌دادند (شرح زندگانی من، ج ۱، ص ۵۹۱). ناصرالدین شاه برای جلوگیری از اعطای بی‌رویه القاب و تورم و بی‌اعتبار شدن آن چند اقدام بی‌نتیجه کرد: یکی اینکه برای رهایی از فشار نزدیکانش برای اعطای لقب به افراد بی‌صلاحیت چند بار اعطای لقب را برای مدتی متوقف کرد، از جمله در سال ۱۳۰۳ / ۱۸۸۶ (روزنامه خاطرات اعتمادالسلطنه، ص ۴۳۹). وی در همان سال دستور داد تا کلیه القاب در رساله‌ای ثبت شود که تنها مقدمه آن با چند لقب تدوین شد («ترتیب القاب» فرهنگ ایران زمین، ج ۱۹، سال ۱۳۵۲ / ۱۹۷۳ ص ۶۳-۸۸). وی همچنین در اواخر سلطنت خود دو قانون تصویب کرد: «قانون بدل مناصب و امتیازات نظامی» که تعداد سرداران و امیران تومان را به ترتیب به ۵ و ۷ نفر محدود می‌کرد (روزنامه ایران، ش ۸۲۲، سال ۱۳۱۱ / ۱۸۹۴، ص ۱) و «قانون نامه امتیازات دولتی» که فصل سیزدهم آن به ضوابط اعطای القاب اختصاص دارد و نشان‌دهنده انواع انحراف از آنهاست: «القاب مختلفه که برای تمایز اشخاص به طبقات علما و وزراء و شاهزادگان و اعیان و تجار و محترمان خوانین داده می‌شود از این تاریخ به بعد مشروط به فقرات مشروحه ذیل است: اولاً، لیاقت و برازندگی شخصی، ثانیاً، ظهور خدمتی فوق‌العاده که او را مستوجب امتیاز و تعزیر در خطاب کرده باشد؛ ثالثاً، موجود بودن اسباب و لوازم ظاهره که بتواند در خور خطاب دولتی تجملات خود را حفظ کند؛ رابعاً، مناسبات حال و محل و لقب و مدعوبه که موقع و مسلک و شخص و تشخص آن به همه جهت رعایت شده باشد؛ خامساً، تعیین القاب از لقب‌هایی که تا کنون مصطلح و معمول شده است، اختراع لفظ جدید و اشتقاق تازه در لغات به کلی موقوف است... کسانی که از طبقات نوکر و غیر نوکر بی‌حکم همایون به خود لقبی بسته و تدریجاً خود را به آن القاب معروف نمایند مستوجب حبس و جریمه خواهند بود (روزنامه ایران، ش ۸۳۰، سال ۱۳۱۱ / ۱۸۹۴، ص ۳).

در زمان مظفرالدین شاه موضوع فرمان شاه منتفی شد و «به دستخط تنها هم لقب داده می‌شد. منشی و کاغذخوان حضور روزی ده بیست تا از این دستخط‌ها صادر می‌نمود و اگر لفت و لیبی هم در کار بود خود می‌کرد» (شرح زندگانی من، ج ۱، ص ۵۹۱). در این زمان نیازی حتی به صدور دستخط مظفرالدین شاه هم نبود. هر کس به هر مضاف و مضاف‌الیهی که می‌خواست ملقب شود مهری به آن سجع می‌کند و هر چه می‌خواست می‌شد (همان، ص ۵۹۲). در زمان احمدشاه بعد از آنکه افراد خود را ملقب

می کردند در اعیاد و مراسم نامه تبریکی به شاه می نوشتند و لقب خود ساخته را پای امضاء می گذاشتند و منشی شاه بدون تحقیق، در پاسخ به آنها نامه تشکری که لقب شخص در عنوان آن بود خطاب به وی صادر می کرد. در آن دوران بسیاری از وزراء، حکام و خوانین نیز از سر تفتن به زیر دستان و نزدیکان خود لقبهایی می دادند که بدان شهرت می یافتند. پس در اواخر قاجاریه کمتر کسی بود که دستش به جایی برسد و لقبی نداشته باشد. در آستانه مشروطیت و در جریان آن از بسیاری القاب و انفاظی که برای لقب های جدید ابداع می شد انتقادهایی به عمل می آمد و روزنامه های آزادیخواه آنها از یادگارهای رژیم قدیم و استبدادی معرفی می کردند و شاعران در طعنه بر آن شعر می گفتند (مثلاً دیوان ادیب الممالک فراهانی، تهران، ۱۳۱۲ / ۱۹۳۳، ص ۲۴-۳۲۳: حیل المتین تهران، سال ۱۳۲۵/۱۹۰۸، ش ۲۱۳ ص ۳-۴). با این همه القاب و عناوین هنوز اهمیت خود را داشت، چنانکه حتی دموکراتها نیز که از تندروان بودند القاب خود را رها نمی کردند (شرح زندگانی من، ج ۱، ص ۵۹۲). تورم و انحطاط القاب در اواخر قاجاریه و حساسیت مردم نسبت به آن سبب شد که با انقراض سلسله قاجار، در سال ۱۳۰۴ / ۱۹۲۵ طبق «قانون الغای القاب و مناصب مخصوص نظام و القاب کشوری» کلیه القاب و درجات بالای نظامی و القاب کشوری ملغی شد. با این همه سالها رجال با همان القاب سابق شهرت داشتند، حتی پس از اجباری شدن نام و نام خانوادگی در همان سال بسیاری از آنان نام خانوادگی خود را نوعی انتخاب می کردند که نشانی از القاب منسوخه در آن باشد، مانند محمد مصدق «مصدق السلطنه» و احمد قوام «قوام السلطنه» و خاندان فرمانفرمائیان، و یا روی کارت ویزیت لقب سابق را نیز درج می کردند^(۱۷)».

بعد از لغو القاب، نام خانوادگی رایج شد. بسیاری از خانواده ها با حذف پسوند لقب خود، ضمن انتخاب نام خانوادگی آثار لقب قبلی خود را نیز حفظ کردند، مثلاً مصدق السلطنه شد «مصدق»، عدل الملک، شد «عدل»، اعلم الدوله شد، اعلم، امین الدوله شد، امین و یا امینی، همینطور امین التجار شد امین، یمین الدوله شد «یمینی»، و هكذا القاب دیگر.

البته با رسمیت یافتن الغای القاب توسط رضاخان، القاب مناسبی برای خانواده سلطنتی او حفظ شد، مانند اعلیحضرت برای شخص شاه، والاحضرت برای ولیعهد او و القاب دیگر برای دیگر منسوبین دربار لکن برای عموم مردم فقط «آقا» یا «جناب آقا»

مجاز بود که به همدیگر لقب بدهند و نه بیش از آن.

ه) بایستگی و نابایستگی القاب

مفید دیدم که در پایان این بحث دربارهٔ اینکه با توجه به معیارهای اسلامی با القاب چگونه باید برخورد کرد، سخنی بگویم.

آیا القاب با این عریض و طویل که بیان شد مناسب ارزشهای اسلامی است؟ و یا با آن منافات دارد و باید جلو ترویج آن گرفته شود؟

در پاسخ باید گفت القابی که حاکی از مناصب الهی هستند مانند القاب انبیای الهی، ائمه معصومین و اولیاء الله به دلیل اینکه مطابقت با واقع دارد، باید گفته شود. اما القاب اشخاص که نوعاً از باب بزرگ نمایی و چاپلوسی ذکر می‌شود، باید متروک بماند و از احیا شدن آن جلوگیری شود. برخی از دلایل این مطلب به قرار ذیل است:

۱) بسیاری از این القاب، به ویژه القاب درباری، توصیفی و تشریفاتی، دروغ محض است. لذا ترویج و به کار بردن آنها از مصادیق پخش کردن گناه در جامعه (اشاعة فحشاء) است که در قرآن مجید از آن نهی شده است.

۲) آن مقدار از این القاب هم که کاملاً بی اساس و دروغ نیست، آمیخته با گزافه‌گویی و اغراق است و موجب پیدایش غلو دربارهٔ بندگان خدای گردد و این غلو نسبت به افراد جامعه زمینهٔ انحراف اندیشه‌ها و نسبت به خود اشخاص صاحب لقب در برخی موارد زمینهٔ سوء استفاده‌های احتمالی را پدید می‌آورد. لذا باید از آن منع شود.

۳) طبیعت ساده و سرشت سهله و سمعهٔ اسلام، با تکلف و دشوارگرایی میبایست دارد و القاب در ارتباطات و خطابه‌ها ایجاد تکلف قبیحه می‌کند.

۴) چنان که با تجربه در کشور ما و نقاط دیگر دنیا ثابت شده، القاب باعث دامن زدن به تفاخرات کاذب در میان اشخاص و قبایل و اقوام می‌گردد و عملاً نیز برای قشر خاصی زمینهٔ استفاده‌های نامشروعی را پدید می‌آورد، مانند ملقبین به لقب «خان» در تاریخ کشور ما که تحت پوشش نام بی‌محتوای خانخانی چه مقدار اجحاف و ستم به مردم کرده‌اند.

۵) علاوه بر اینها آیهٔ شریفهٔ شمارهٔ ۱۱ سورهٔ حجرات که قبلاً خواندیم (لاتتأزوا بالالقاب) عمومیت و اطلاق دارد، لذا باید گفت از به کار بردن هر لقبی که موجب نوعی خسارت برای جامعه باشد، نهی فرموده است. روی این ادله و ملاحظات می‌توان گفت به جز القاب انبیاء، ائمه معصومین و اولیای خدا، بقیهٔ القاب اگر منسوخ شود بیشتر به نفع مردم، دین و عدالت است. البته باید توجه داشت آن کسانی که در ایران القاب را منسوخ کردند، به این دلایل نبوده است، آنان برای ایجاد تمایز طبقاتی میان خاندان خود و همهٔ اعضای جامعه و نیز برای از بین بردن موقعیت اجتماعی خاندانهای نیرومند رقیب خود، و برای هماهنگ و همرنگ ساختن فرهنگ مردم ایران با فرهنگ موجود غربی، اقدام به این

عمل کردند. در حالی که انگیزه های اسلامی در مخالفت با آن به گونه دیگری است، که اشاره کردیم.

ابوالفضل شکوری



- ۱) الکلام بحر الکلام، جلد اول، چاپ دوم، ناشر کتاب فروشی صفائییه، قم
- ۲) ر. ک. همان، صفحات ۸۴-۸۲.
- ۳) سیاستنامه، خواجه نظام الملک، به تصحیح مرتضی مدرس، زوار، ۱۳۵۷، صفحه ۱۷۰.
- ۴) لغت نامه دهخدا، ذیل کلمه لقب، ۲۵۱.
- ۵) همان، ۲۵۰.
- ۶) سیاستنامه، همان، صفحات ۱۷۰ تا ۱۷۵.
- ۷) مجله وحید، اسفند ماه ۱۳۴۵، سال چهارم، شماره ۳۹، ص ۲۴۴.
- ۸) مجله آینده، جلد سوم، شماره ۱۳، صفحات ۶۴۲ به بعد.
- ۹) ر. ک. مجله وحید، سال سوم، شماره مسلسل ۲۵، دیماه ۱۳۴۴، ص ۵.
- ۱۰) الکلام بحر الکلام، همان، ص ۹۰.
- ۱۱) ر. ک. نایلتون بنایارت، ع. حکیم، امیرکبیر، ۱۳۶۷، ص ۴۸.
- ۱۲) ر. ک. لغت نامه دهخدا، ذیل حرف ح.
- ۱۳) ر. ک. دائرة المعارف، جلد ۱، ذیل حرف آ.
- ۱۴) ر. ک. مجله آینده، سال ۹، شماره ۱، ص ۳۰.
- ۱۵) لغت نامه دهخدا، ذیل لقب، به نقل از تجارب السلف، صفحات ۳۵۰-۳۴۹.
- ۱۶) سیاست نامه، همان، صفحات ۱۷۴-۱۷۷.
- ۱۷) مجله آینده، سال ۹، شماره ۱، صفحات ۳۰ تا ۳۳.



پروشکاه علوم انسانی و مطالعات فرہنگی
پرتال جامع علوم انسانی